۱۳۸۴ /۲/ ۴

اصول دین و فروع آن مطابق فتاوی شیخ الفقها ... خوح

میکرو فیلم تهیه شد

محمد علی رمضانی

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب رساله عملیه صدر أو ذیل ناقص فارسی

مصنف

مؤلف

خطی نسخ ۱۵ ریال

چاپی

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۴۷

جزء کتب فقه .... شماره خصوصی ....

شماره عمومی ۱۴۹۰۳ شماره قبض ....

واقف سید محمد علی سبزواری .... تاریخ وقف ....

طول ۲۰٫۵ عرض ۱۳ شماره صفحات ....

ورق ۴۷

واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ه‍.ق

مثبت ظنی که حاصل شود بطریق تقلید یا حدس و تخمین و اصول ایمان پنج چیز است سه از آن
اصول اسلام است هر گاه کسی انکار کند یکی از آن سه چیز را یا شک آورد کافر گردد
شناختن حق سبحانه و تعالی است و کافیست در اثبات ذات او و شناختن صفات او
نگاه کردن در علامات و آثار و در تقلبات لیل و نهار و آنچه می بینی در آسمان و زمین از عجایب
مخلوقات از جمادات و انواع حیوانات و غیر آن از سایر موجودات زیرا که ظاهر میگردد
از ملاحظه تغییراتی که در آنها واقع میشود و تقلباتی که در آنها پدید می آید برهانی
واضح و دلیل روشن و لایح و حدوث تمامی آنها و بر انتهای آنها و انقطاع سلسله این چیزها
بصانعی که موجود و واجب الوجود است بحسب اقتضای ذاتش و مستغنی است از سایر
موجودات بمقتضای عظمت و جلالش و قدیم ازلی است یعنی ابتدا از برای وجود او نیست
و دائم ابدیست یعنی همیشه هست و نهایتی از برای وجود او نیست و حی است یعنی
زنده و متصف بصفت علم و قدرت است و قادر است یعنی اگر خواهد بکند و اگر
خواهد نکند و عالم است یعنی داناست و چیزهای او ظاهر و هویداست و متصف است
باین صفات از جهت نفس ذات خود نه از جهت امری خارجی از آن بلکه مجموع این صفات
فی الحقیقه عین ذاتست و تغایر و تعدد آنها بحسب اعتبارات و بنابرین ثابت
میشود که قدرت او متعلق است بهمه ممکنات و مقدورات و علم او محیط است بهمه

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ه‍.ق

معلومات از کلیات و جزئیات و موجودات و معدومات آنچه بوده و آنچه خواهد بود زیرا که جمیع
مقدورات و معلومات نسبت بذات خدای تعالی متساویند پس اگر قادر یا عالم باشد
ببعضی دون بعضی لازم می آید ترجیح بلا مرجح و تخلف معلول از علت و عجز و جهل
و بطلان هر یک از اینها ظاهر است پس عموم قدرت و علم ثابت شود و از وجوب
قدم ذات خدا تعالی لازم می آید امتناع آنچه که مستلزم حدوث است مثل جسمیت
و عرضیت که لازم دارد تغیر و احتیاج و ترکیب و آن مستلزم حدوث است و مثل
ضدیت که مستلزم عرضیت و امکان قیام ضد است مقام او و مثلیت که مستلزم
ترکیب و مشارکت با حوادث است و دیده شدن بجسم که مستلزم بودن در مکان
و جهت و قبول اشاره حسیه است و ورود حوادث باو که مستلزم تغیر ذات و حدوث
و حلول در چیزی و اتحاد با چیز دیگر که مستلزم مشارکت با حوادث است و انفصال
بمکان یا جهت یا زمان و اتصاف بمزاج و لذت و الم و سرور و حزن که استلزام
اینها حدوث را ظاهر است و از وجوب عموم قدرت لازم می آید امتناع وجود شریک
زیرا که وجود شریک باینکه هر یک قادر بر هر چیز باشد مستلزم فساد است
بلکه مستلزم جواز عجز هر یک از ایجاد و امکان تخلف مراد است پس از قدرت عجز
لازم می آید و بطلان آن ظاهر است و از عموم قدرت نیز لازم می آید ثبوت

کلام

کلام و امر و نهی زیرا که مانعی از تعلق قدرت بر ایجاد آن نیست پس چون خبر داد بآن تصدیق
باید کرد و از اعجاز قرآن نیز استنباط میشود و ثبوت قهر و جبروت باعتبار قهر عدم و افاضهٔ
وجود و ثبوت ملک و ملکوت باعتبار استغنا از غیر خود و احتیاج غیر باو و تنزه و تقدس
ذات اقدس او از صفات نقص و اتصاف او بجمیع صفات کمال و از جمله صفات کمال عدل است
و بیانش خواهد شد و اینها همه آثار کمال قدرت و توانائی است چنانکه معلوم شد و از ثبوت
علم ذاتی لازم می آید ثبوت آن بهمه کیفیات پس ثابت میشود اتصاف حق تعالی بصفت ادراک
و آن قسم خاصیست از علم که تعلق بمسموعات و مبصرات و مانند آن گیرد پس خدا تعالی شنواست
و بیناست بدون آلات و جوارح و مقتضا حدوث است و باین سبب صحیح است وصف
بسمیع و بصیر و مانند آن و همچنین گفته میشود عین الله چنانکه تعبیر از قدرت
میشود بید الله و دلیل بر اثبات این صفات بعد از اثبات ذات بآنچه بیان شد آنست
که هر صاحب بصیرت که نظر کند بافعالی که با نهایت احکام و اتقان در این عالم امکان
بظهور رسیده یقین از برای او حاصل شود باینکه صدور این قسم امور حکمی نیست
مگر از کسی که او واحد الذات و مبدء فیض جمیع کمالات باشد و نیست او مگر
قادر مختار و پادشاه جبار آنکه وهمها قاصر شده است از شناختن کنه جبروت
او و فهمها بازمانده از یافتن حقیقت ملکوت او فتبارک الله احسن الخالقین

بلی خوبست خدا که خوبتر خالقهاست

ورب العالمين و بدانكه ممكن است اثبات اكثر اين صفات بآيات صريحه و روايات متواتره
واضحه زيرا كه بعد از اثبات وجود واجب و عدل او بدليل عقل ممكن است اثبات باقی
مسائل اصول دين بدليل قطعی نقلی و واجب نيست دانستن صفات خدا تعالی بطريق تفصيل
بلكه كفايت ميكند دانستن آنها بطريق اجمال باين طريق كه بشناسد و اعتقاد كند
كه خداوند عالم جامع صفات كمالست و منزه است از جميع عيوب و نقايص **اصل دوم**
از اصول اسلام نبوت است لازم است بر اين امت كه بدانند بطريق جزم و يقين آنكه
پيغمبری كه فرستاده شده است برای هدايت ما و واجبست اطاعت او بر جميع مكلفين
دين ما و واسطه است ميان خدا و خلق و نگاه داشته است او را حق تعالی از گناه و دنس از بدو
ولادت و خلق محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب
بن مرة بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة
بن مدركة بن الياس بن المضر بن نزار بن معد بن عدنان است و مادر او آمنه
بنت وهب است و كافيست در اثبات اين اصل و اين مطلب آنكه حجتی و راهنمائی از جانب
خدای تعالی لازم است كه در ميان خلق باشد در هر زمانی از ازمنه تكليف تا آنكه قطع
شود معذرة خلق و باقی نماند از برای ايشان راه سخنی بر حق تعالی چنانكه عقل بر وجه
علم و يقين حكم بآن ميكند و بعد از اثبات اين مقدمه ميگوئيم كه ظاهر شده است

بعد از

بعد از اوصياء عيسی عم حجتی و رهنمائی و انبيائی از دنيا رفتند و هر كس كه غير از پيغمبر ما صم
كه دعوی پيغمبری كرد خدای تعالی او را فضيح و رسوا كرد و معجزه او را باطل كردانيد و سحر او را
ظاهر كرد و امر او را فاسد نمود تا آنكه مردم در فتنه و فساد و هرج و مرج نباشند و باطل
بر حق غالب نكردد و اما جناب پيغمبر ما پس شريعت غرای او هميشه روشن و درخشنده و لامع
و پيوسته روشن و ساطع و در زيادتی و ظهور و اشتهار و كثرت و وضوح و اعتبار است اين دليل
بر صدق دعوی اوست زيرا كه هيچ عقل عاقلی تجويز نميكند بر خدا تعالی كه گذاشته باشد
اين امت را ثابت بر دين باطلی در اين ازمنه طويله كه تا اين ايام زياده از هزار و دويست
سالست و ترك ارشاد و احياء اعلام و انذار ايشان نمايد با آنكه معذورند در آن بسبب
آنچه از معجزات مشاهده كرده اند يا شنيده اند بحيثيتی كه شبهه در صدق آن ندارند خصوصا
كسانيكه بعيد العهد اند از زمان جناب پيغمبر زيرا كه تكليف آنها منحصر است بآنچه بطريق
تواتر بايشان رسيده و بر وجه جزم و يقين صدق آنرا دانسته و تكليف ايشان زياده
بر اين تكليف ما لا يطاقست و آن قبيح و ممتنع و محالست و ديگر آنكه اگر نبوت بمعجزه
ثابت نشود باطل ميشود پيغمبری پيغمبران ديگر كسی كه دور از زمان ايشانست مأمور
بمتابعت اخبار متواتره نباشد لازم است كه ايمان بانبيای پيشين واجب نباشد
بر كسانيكه بعد از زمان ايشان بر دار دنيا بوجود بيايند پس هر گاه نبوت باقی پيغمبران بمعجزه

ثابت شود پس چگونه نبوت پیغمبر ما بمعجزه ثابت نشود با آنکه معجزه او قوی ترست بحسب ظهور
و نزدیکتر است از جهت زمان صدور و مدد آنها بیشتر است و عدد آنها افزونتر است
و از جمله آنها شق قمر و سایه یافتن ابر بر سر مبارک آنحضرت و صدا و ناله چوب نخلی که بر آن
خطبه میخواندند و بعد از ساختن منبر از برای آنحضرت صدا و ناله کرد از فراق آنحضرت
مثل ماده شتری که از فراق بچه اش صدا و ناله کند و تسبیح سنگ ریزه در دست مبارک
آنحضرت و مکالمه کردن مردها و حیوانات و خبر دادن از مغیبات بسیار که اتفاق افتاد و بسیار
کردن چیز کم مثل حکایت مهمانی کردن خلق بسیار بر پارچه بزک گوسفند و حکایت گوسفند
زنی که نام او ام معبد است و آن گوسفند با نهایت لاغری و ناتوانی و بی شیر بود
و آنحضرت او را دوشید و خود با اصحاب از شیر آن تناول فرمودند همگی سیر شدند و طی الارض
و ثمر دادن درخت خشک و غیر آن از معجزات که در کتب مبسوطه مسطور و بر السنه خلق
معروف و مشهور است و کافیست قرآن مجید و آن معجزه ایست دائمی که نور آن اطراف و اکناف
عالم را فرا گرفته و سرآمد فصحای بلغای عرب که با نهایت فصاحت و بلاغت معروف بکمال
و قدرت در صدد معارضه و مقابله آن بر آمدند و بعجز و ناتوانی اقرار و اعتراف نمودند
و گردن اطاعت و انقیاد بر گردن خود نهادند بعضی باسلام صادقانه فایز گشتند و بعضی
دیگر بصورت اسلام از عقوبت دنیا خود را خلاص نمودند و در آخرت در سلک منافقین

محشورند

محشورند **اصل سیم** از اصول اسلام معاد جسمانیست و کافیست در حصول یقین با آن آنکه عقل حکم
بوجوب آن بر خدا تعالی میکند پس البته خواهد شد زیرا که اگر اصل معاد نباشد ضایع
میشود عمل عمل کنندگان و مطیعان و حقوق مظلومان با آنکه خود امر فرموده باعانت ایشان
ظالمان و ستمکاران و هر آینه مرتبه شقی ترین مردمان با بهترین پیغمبران مساوی خواهد بود
زیرا که در دنیا چیزی نیست که صلاحیت جزای اعمال داشته باشد با اینکه اعتقاد کرد دنیا
از خوبان و نیکوکاران دور و لعرصه همان قدر با بدان و کفار است در نزدیکی و افتاده است
چنانکه بر همه کس هویدا و ظاهر است و سبب عود این اجساد آنست که چون آنها بدن مباشر
طاعات و آثام پس آنها باید مستحق جزا و انتقام و بنابرین معاد جسمانی بدلیل عقل ثابت شود
با اینکه در اثبات این اصل آیات محکمه را و شهادت پیغمبر آن که بمعجزه صدق ایشان ثابت شده
کافیست و این سه اصل که بیان شد اصول اسلامست هرگاه کسی انکار یکی از آنها کند
یا شکی در آن آورد بی شبهه تفکر و نظر در آن شخص کافر است **اصل چهارم** امامت است
و آن از اصول ایمانست بدانکه لازمست بر این امت اقرار کردن بامامت دوازده امام
و تعیین و وجوب اطاعت ایشان و کافیست در اثبات این اصل آنکه عقل حکم میکند بوجوب
لطف کردن خدا تعالی بر بندگان یا اینکه خلق کند شخصی که راهنمایی کند خلق را
بطریق نجات و هدایت و منع کند ایشان را از سلوک راه گمراهی و غوایت و معصوم باشد

از گناهان و اگرنه ممکن است که گمراه شود چنانکه دیگران گمراه شده‌اند و بالعرض دنیای او از طرف
حق چنانکه دیگران لعنهم الله و باید که ظاهر باشد در میان ایشان و امر و نهی کند مگر آنکه
خود را از خوف ظالمان مخفی نماید چنانکه واقع شد از برای حضرت عیسی و ادریس و یونس ع
و دیگر آنکه قرآن مجید که اصل است در معرفت احکام مشتمل بر متشابه و مجمل و موقوف است
معرفت مقصود از آن ببینتی که صدق او معلوم باشد و دیگر آنکه هرگاه خدای تعالی بمقتضای
حکمت بالغه‌اش از برای هر آدمی حاکمی و مدبری خلق کرده تدبیر بدن و جوارح و اعضای او
کند و آن عقل است پس چگونه روا است که بگذارد تمام خلق را در فتنه و فساد و هرج
و مرج با آنکه قادر بر دفع آن باشد و هرگاه واجب کرده است بر میت که وصی نصب کند
تا اینکه اختلاف در تقسیم میراث و تضییع حقوق نشود پس چگونه خود نصب نمی‌کند برای
تمام خلق عالم شخصی را که تدبیر امر ایشان کند و چگونه پیغمبر وصیت نماید حالهای جزوی و کیفیت
تجهیز و غسل و کفن و نماز و دفن کند و بگذارد این امر عظیم و مطلب مهم را که اصل
استقامت دین و انتظام عالم است و وصیت بآن نکند یا اینکه او ممکن است پس از این
مقدمات یقین حاصل میشود که خدای تعالی نصب امامی در هر زمانی از ازمنه تکلیف کرده و پیغمبر
نیز بآن وصیت نموده هرچند که اهل ضلال و عناد در صدد انکار و اخفای آن شده‌اند
و هر کس که تسلیم این مطلب نماید قائل بامامت دوازده امام ع شده با اینکه صفات مذکوره

در ایشان است پس امامت ایشان ثابت شد از طریق عقل و اما از طریق نقل آیات محکمه بسیار
و روایات متواتره بیشمار است و هر کس که طالب حق باشد و اعراض از هوا و هوس خلق کند
طریق هدایت را البته خواهد یافت و از جمله آیات است آنچه دلالت میکند بر وجوب
متابعت امیرالمؤمنین ع مثلا قوله جل و علا و کونوا مع الصادقین و قوله تعالی انما ولیکم الله
و رسوله والذین آمنوا و مفسرین از خاصه و عامه اعتراف کرده‌اند باینکه مراد بصادقین
و با الذین آمنوا علی علیه السلام است و معلوم است که دعوای امامت برای خود کرد پس
واجب است با او بودن و پیروی او کردن و مراد بولایت که مستفاد است از قول خدای تعالی
انما ولیکم الله اولویت بتصرف و آن عبارت از امامت است و اگرنه فضلی در آن نیست
و اقتران با خدا و رسول و حصر بانما دلالت بر آن نیز میکند و از جمله آیات است آنچه
دلالت میکند بر آنکه امامت ثابت نمی‌شود برای غیر معصوم مثل قول تعالی لا ینال
عهدی الظالمین چنانکه بعضی از مفسرین تصریح بآن کرده و معلوم است که غیر معصوم (بجا نیاورده)
عهد مرا [illegible] ظالم بنفسی
از ظلم بنفس خود سالم نیست و مراد بعهد امامت است و سیاق آیات دلالت بر آن میکند
و قول خدای تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی و از ابن عباس
منقول است که هیچ آیه مدحی در قرآن وارد نشده است مگر آنکه علی علیه السلام اهل
آن است و اما روایات پس حصر آنها ممکن نیست و از آن جمله است حدیث غدیر که متواتر

ومشهور است وحدیث مرغ بریان کرده که حضرت پیغمبر دعا کردند و فرمودند اللهم ائتنی
باحب خلقك الیك یاکل معی پس امیر المؤمنین ع رسیده و با او تناول نمودند وحدیث
خلافت که بالفاظ متعدده نقل شده و از الجمله است حضرت پیغمبر ص باو گفت انت خلیفتی
بعدی وحدیث منزلت از قول حضرت پیغمبر است انت منی بمنزلة هرون من موسی و در جای
دیگر باین مضمون وارد شده که بمنزلة یوشع من موسی و وارد شده که علی مع الحق والحق
مع علی ونیز وارد شده است که بعمار یاسر فرموده اذا سلك الناس طریقا وسلك
علی غیره فاسلك طریق علی و معلوم است که دعوی خلافت برای خود کرده و خطبها
متواتره که از آنحضرت نقل شده صریحست در این و تصدیق آنحضرت نمودند خدا و رسول
پس بر همه کس لازم است که تصدیق کنند و کافیست در اثبات این مطلب نظر کردن
در احوال و اخلاق و علوم و معجزات آنحضرت و خبر دادن او از غیبیات و حل مشکلات
تا آنکه مشهور شد قضیة ولا ابا حسن لها و شجاعت آن حضرت که مشهور است تا آنکه
از آسمان لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی بلکه اکثر آنچه نسبت بحضرت پیغمبر داده
شده نسبت باو نیز داده شده و دیگر آنکه باتفاق خاصه و عامه غیر از او معصومی
بعد از پیغمبر نبود و آنهائی که دعوی این منصب کردند لیاقت آن نداشتند بعد از
مخالفت کردن پیغمبر ص و در مطلب دعوت دوات و منع نمودن از احضار او و سعی کردن

در احراق خانه فاطمه زهرا ع و غصب حق او کردن و گرفتن فدك و عوالی از او و عدم معرفت
باحکام شرع زیرا که از جمله ایشان کسی بود که خطاب بنفس خبیث خود کرد و گفت کل
احد افقه منك یا عمر حتی المخدرات و نیز گفت لولا علی لهلك عمر و از جمله ایشان
کسیست که گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم و غیر آن آنچه در کتب
مبسوط مسطور است و اما باقی ائمه غیر از امیر المؤمنین ع پس ایشانند عترت پیغمبر ص که ما مأمور
بمتابعت ایشان و تمسك بایشان و مقرون شده با قرآن چنانکه در حدیث مشهور وارد است
وشهادت داده امیر المؤمنین ع بامامت ایشان و نص کرده امام حسن و امام حسین و باقی ائمه
علیهم السلام و نص کرده هر یك از ایشان دیگری را که بعد از اوست تا آخر ائمه یعنی بعد از
اثبات امامت امیر المؤمنین امامت هر یك از ایشان ثابت میشود و کافیست در اثبات
امامت ایشان آنچه عامه بطریق متواتر روایت کرده اند فضلا عن الخاصة که ان
خلفاء رسول الله ص اثنا عشر و معلومست که بغیر از این دوازده که اعتقاد بامامت
آنها داریم و در چند روایت تصریح بایشان باسمهاء ایشان نیز شده و وارد است از جناب
پیغمبر ص بطریق قطع که فرمود من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و این صریح است در آنکه امامت از اصول است چنانکه مذهب امامیه است بخلاف باقی
مذاهب که آنرا از فروع میدانند و ظاهر است در بقاء ائمه تا آخر زمان تکلیف و

ومرویست از آنحضرت که فرمود یأتی زمان علی امتی القابض علی دینه کالقابض علی الجمر و دیگر
آنکه جمیع مسلمین معترفند بآنکه دوازده امام بر باطل نبوده باآنکه پیدا و معلوم است که
طریق ایشان مخالف طریق عامه بوده و از برای ایشان شیعه و تبعه بوده که عامه در طلب کردن
کشتن ایشان بوده‌اند و کافیست اینکه حضرت امام رضا و اولاد او تابع فقهاء اربعه نبوده‌اند
باآنکه عامه گمان میکرده‌اند که هر کس از چهار مذهب بیرون نیست بر طریق باطل بوده دیگر آنکه
ما قطع نظر از این ادله هر کس که دست از هوای نفس کشد و غرض او اطاعت حق تعالی باشد
و نظر کند بچشم بصیرت و تأمل کند در حقیقت سیرت و طریقه ظاهر و روشن برای او
میشود که طریقه عامه نیست بجز استقلال در تأسیس و اختراع و تشبیه و ابتداع
و استعانت جستند بر آن بوضع قیاس و اجماع و سلوک کرده‌اند بمیل آنکه ریاست و امارت
و راه را نمودند بطریق دولت و زیادتی و این طریقه که کوچک از بزرگ میراث
برد و اولی از برای اخری میراث گذاشته و همگی این بدعتها که بر غیر طریقه نبویه
پیروی کرده‌اند و غنائمیه آنرا از عباسیه و عباسیه از امویه میراث برده‌اند
و واقعه جمل و صفین و واقعه کربلا که بر ریحانه خاتم النبیین روی داده و مانند
آنها از وقایع دلالت واضح بر این مطلب دارد و این بود طریقه عامه و اما طایفه
امامیه پس نگاه داشته‌اند وصیت پیغمبر را و متابعت کرده‌اند عترت نبویه را

که مامور

که مامور بودند بدوستی ایشان و محافظت کردند بر طاعت ایشان پس بچشم بصیرت نگاه کن
بحقیقت هر دو مذهب و تأمل کن در سلسله هر یک امید هست که حق بر همه کس ظاهر
و هویدا گردد و دوازده امام اول ایشان علی ابن ابی طالب و مادر او فاطمه بنت اسد دوم و سیم
امام حسن و امام حسین علیهما السلام است و مادر ایشان فاطمه زهرا علیها السلام است
چهارم علی ابن الحسین و مادر او شاه زنان است پنجم امام محمد باقر و مادر او ام عبدالله دختر
امام حسن است ششم امام جعفر صادق و مادر او ام فروه دختر قاسم است هفتم امام موسی
کاظم است و مادر او حمیده هشتم امام رضا و مادر او ام البنین نهم امام محمد تقی و مادر او
خیزران دهم امام علی نقی و مادر او سمانه یازدهم امام حسن عسکری و مادر او حدیثه دوازدهم
قائم مهدی صاحب الزمان است و مادر او نرجس و ایشانند عترت طاهره وفقنا الله
لطاعتهم و احشرنا فی زمرتهم اصل پنجم عدلست و آن از اصول ایمانست یعنی آنکه بر خدا روا نیست
ظلم و نه ترک چیزی که بر او واجب باشد و دلیل بر آن اینست که خداوند تعالی مستغنی است
از ظلم و جامع صفات کمال و منزه از آنچه منهی است از خصال و خود مذمت کرده است
ظلم و اهل ظلم را و امر کرده بکردن فعلهای نیکو و شایسته و نهی فرموده از فعلهای بد و ناپسندیده
و از این مقدمات یقین حاصل است بآنکه ظلم و ترک واجب نمیکند و دیگر آنکه اگر روا باشد
بر او اعتماد و وثوقی بپیغمبران نمی‌ماند و نه اعتماد بر طاعات و بنابراین تفاوتی میان

آنها و معاصی نیست زیرا که چون خواهد مطیع را عقاب کند و عاصی را ثواب میدهد و عمل بیثمر خواهد
بود و این اصل مثل امامت است که منکر او از صنف مؤمنین بیرون میرود و در دنیا از صنف
مسلمین محسوب و مال و خون او حرام است مطلب دوم در بیان مسائل چند است که لابد است عامل
بفروع قبل از عمل از معرفت آن بدانکه واجب است بر عامی یعنی کسی که مجتهد نیست آنکه
اخذ کند احکام فرعیه عملیه را از مجتهد مطلق حی جامع شرایط بقصد ترتیب آثار شرعیه
آن احکام بر آنها چه حکم تکلیفی باشد که عبارتست از وجوب و ندب و حرمت و کراهت و اباحت
یا حکم وضعی باشد مثل طهارت و نجاست و صحت و فساد و سببیت و جزئیت و شرطیت و مانعیت
که مجعولات شارع‌اند و چه آن حکم متعلق بعبادت باشد که محتاج است بقصد قربت مثل
صلوة و غیر آن یا متعلق بمعامله باشد که محتاج بقصد قربت نیست مثل بیع و طلاق
و دیات و امثال آنها و همچنانکه واجب است تقلید در نفس احکام همچنین واجب است در موضوعات
یعنی متعلقات احکام در وقتی که خفائی در آنها باشد از جهت مفهوم یا مصداق
چه آن موضوع از موضوعات شرعیه باشد مثل کر یا از موضوعات لغویه باشد که شأن
لغوی بیان اوست مثل صعید یا از موضوعات عرفیه باشد مثل غنا و اگر حکم شرعی ضروری
یا قطعی باشد از برای کسی که اهلیت قطع را داشته باشد تقلید بر او واجب نیست
و در جمله طرف قطعیه که با او احتیاج بتقلید نیست سلوک جادهٔ احتیاط است با امکان

واگر عامی

با امکان و اگر عامی قطع کند بحکمی از احکام قطع او معتبر است بنا بر اقوی اگرچه خالی از اشکال نیست
اگر در مقدمات قطع تقصیر کرده باشد و الا قطعش اعتبار ندارد و عبادت جاهل باطلست
چه بداند که نمیداند یا نداند که نمیداند و چه جاهل باشد بحکم آن عبادت مثل آنکه
نداند که نماز چه چیز است یا جاهل باشد بجزئی از اجزای او یا بشرطی از شرایط داخله او
که باید در بین عبادت بعمل آید یا بشرطی از شروط خارجیه او مثل طهارت از برای صلوة یا بمانعی
از موانع او مثل مانعیت حیض از روزه خواه جهل باو یا بموضوع بوده بر سبیل اجمال بوده باشد
یا بر سبیل تفصیل لکن حکم ببطلان در شرط خارجی یا مانع خالی از اشکال نیست خصوصاً اگر
و عالم بمسئله عملش صحیح است هرچند عالم اجمالی باشد یعنی اگر اجمالاً بداند که این عمل
باین کیفیت صحیح است هرچند تفاصیل احکام متعلقه باین عمل را نداند مثل اینکه تمیز
نداده باشد ما بین جزء و شرط و واجب اصلی و تبعی و داخلی که در بین عبادت باید بعمل آید
و خارجی و شرط صحت و کمال و جزء واجب و مندوب و مانع و غیر مانع بلکه همین قدر بداند
که اتیان بجمیع اجزاء و شرایط نموده و تجنب از جمیع موانع کرده کافیست لکن در همین مسئله باید
تقلید کند و شرط نیست دانستن مسائل عبادت پیش از شروع در او چه از مسایل باشد
که در بین عمل ضرور مسبوق مثل احکام شک و سهو یا غیر آن پس اگر کسی باشد معتمد که
کیفیت عمل در حین عمل باو یاد بدهد کافی خواهد بود مثل معلم در اعمال حج لکن بسبب

این وجوب تعلم مسائل از او ساقط نمیشود و اقوی آنست که همین که شخص در واقع مجتهد یا مقلد است
عملش صحیح است چه اعتقادش بر طبق واقع باشد یا بر خلاف او و اگر در واقع نه مجتهد است
و نه مقلد عملش باطلست چه اعتقادش بر طبق واقع باشد یا بر خلاف او پس اگر در واقع نه
مجتهد است و نه مقلد عملش باطلست چه اعتقادش بر طبق واقع باشد یا بر خلاف او پس
اگر در واقع نه مجتهد است و نه مقلد عملش باطلست هر چند او یقین داشته باشد
که مجتهد است یا مقلد خواه عملش مطابق با واقع باشد یا مخالف و اگر در واقع یا مجتهد است
یا مقلد و اعتقادش اینست که نه مجتهد است و نه مقلد و عملش را کرده غفلتاً یا نسیاناً
عملش صحیح است و اقوی اینست که محتاط هم حالش همین است لکن خالی از اشکال نیست
و اگر مجتهد دیوانه شود یا بمیرد یا کافر شود یا غیر اینها و مقلد مطلع نباشد
یا مجتهد از رای اول رجوع کند و مقلد خبر نداشته باشد پس اقوی اینست که اعاده
بر مقلد لازم نیست و نیت تقلید شرط صحت عمل نیست بلکه نفس تقلید کافی است
و اگر کسی شک کند تقلید کرده ام یا نه پس اگر این شک قبل از عمل باشد بنا را میگذارد
بر اینکه تقلید نکرده ام و اگر بعد از تمام عمل باشد بنا بر صحت عمل میگذارد و اگر
در اثنای عمل باشد و آن عمل بعضی مرتبط ببعضی باشد مثل نماز پس در او دو احتمال است
و احوط اعاده است و در جمیع این سه صورت شک اصل تقلید را باید از سر بگیرد

از برای عمل بعد و اگر بداند که تقلید کرده است و عمل هم کرده است و نداند که کدام پیشتر بوده است
بنا را بر صحت عمل میگذارد چه تاریخ هیچیک را نداند یا تاریخ یکی را بداند دون دیگری و
استیناف تقلید در این صورت لازم نیست و اگر زمانی چند یقین او بود که تقلید در فلان
مسئله کرده است بعد شک کرد تقلید را از سر بگیرد در همین حکم او لکن با اختلاف او اعم از آنکه
عروض شک بجهة نسیان طریق یقین سابق باشد یا بجهة تذکر او بأن تردید در قابلیت
آن طریق از برای افاده آن یقین باشد یا بجهة علم بعدم قابلیت او از برای افاده یقین
باشد لکن در صحت عملهائی که کرده است او در صورت اخیره که عالم بعدم قابلیت است اشکال است
و اگر مجتهد از قول اول خود رجوع کند و لکن قطع بمخالفت قول اول با واقع نکند پس اعمالی
مقلدین او که در زمان قول اول کرده اند صحیح است و لکن واجب است بر ایشان عدول از آن
قول سابق و هم نمی زنند آثار اعمال قول اول را که کرده است و نه آثاری که باقیست و بنای
او بر دوام است مثل نکاح و وقف این در وقتیست که اجتهاد اول آن بحسب مقتضای اخذ
از ادله باشد و اما اگر مجتهد خطا کرده بود در اخذ از دلیل یا خطا کرده بود در اصل اخذ یا
حکم یا خطا کرده بوده در دلالت دلیل و مقلدین هم فهمیده بودند که مجتهد خطا کرده است
پس اقوی وجوب اعاده است و اگر مجتهد رجوع کند از قول اول و قطع کند بخلاف حکم اول
پس اگر مقلدین قطع کنند که مجتهد خطا کرده بود در حکم یا دلیل هر چند احتمال ندهند

اصابه او را در حکم اعاده میکند در هر دو صورت لکن وجوب اعاده در صورت اخیره خالی از اشکال
نیست و اگر قطع بخطا مجتهد از این دو صورت بکنند اعاده بر ایشان لازم نیست لکن احوط اعاده است
اما خود مجتهد باید اعاده کند و اگر معلوم شود بر عامی وجود مجتهد معینی که قدر متیقن
باشد در صحت تقلید بجهت اینکه مجتهد حی اعلم است از جمیع موجودین و فنا بنا است
در او شرایط اجتهاد بطریق قطع دیگر بر او لازم نیست اجتهاد کند در مسایل تقلید
مثل اینکه آیا تقلید مفضول جایز است یا نه آیا تقلید غیر حی جایز است یا نه و همکذا و
در تبوقف مسائل اجتهاد و تقلید در حق او کلا فرعی و تقلیدی میباشند بنا بر اقوی بلی
اگر همچو شخصی که قدر متیقن باشد در بین نباشد آن وقت باید اجتهاد کند در مسائل تقلید
و واجب است بر مقلد اگر ممکن باشد اینکه تقلید کند مجتهد مطلق حی اعلم عادل ضابط را
که مشخص باشد این صفات در او بطریق قطع بلا واسطه او بواسطه قطعیه پس جایز نیست
بر او تقلید مجتهد متجزی یعنی کسی که ملکه استنباط بعض مسائل را دارد نه کل مسائل و نه تقلید
مفضول و نه تقلید میت و نه اخذ بدلیلهائی که افاده مظنه میکند بر وجود این صفات
مذکوره در مجتهد مگر باذن او و نه رجوع بکتب او یا بواسطه او مگر باذن او یا باذن مجتهد
دیگر و اقوی اینست که تقلید متجزی جایز نیست و اما تقلید غیر اعلم پس جایز است با عدم
علم بمخالفت آن با اعلم و جایز نیست با علم بمخالفت و علم مقلد بمخالفت بعد از تقلید غیر اعلم

مجوز عدول به اعلم نیست واحوط اینست که مطلقا تقلید غیر اعلم را با وجود اعلم بکند خصوصا
با وحدت بلد و واجب نیست معرفت اعلم با عدم علم بخلاف او با غیر اعلم و با علم بخلاف او فتوی حیث
خواه علم اجمالی بوجود آن داشته باشد و جاهل بشخص آن باشد یا آنکه علم اجمالی هم بوجود
آن نداشته باشد و فضیلت علم مقدم است بر فضیلت تقوی و مکارم اخلاق و اگر مجتهدین
مساوی باشند مخیر است در تقلید آنها و مخیر در اینجا محتاج بتقلید نیست بخلاف تخییر فیما بین
اعلم و غیر اعلم با عدم علم بخلاف و مراد باعلم آنست که اقوی ملکه باشد نه آنکه اطلاعش بمسائل
بیشتر باشد و اگر تقلید کند اعلم را در جواز تقلید غیر اعلم جایز است از برای او تقلید غیر اعلم
هر چند غیر اعلم جایز نداند الا آنکه تقلید اعلم را چه تقلید غیر اعلم را در همین مسئله کرده باشد
بانه وجه تقلید غیر اعلم در این مسئله مقدم باشد بتقلید او در سایر مسائل بنا بر بنای
اقوی و جایز نیست تقلید مجتهد میت ابتداء یعنی که ابتداء تقلید کرده باشد او در زمان موت او
باشد و اگر تقلید کند مجتهدی را در زمان حیوة او و آن مجتهد بمیرد پس اگر مقلد هنوز
مکلف نشده است بلکه صبی ممیز است بنا بر اینکه عبادات او شرعی بدانیم پس او مخیر است
ما بین بقاء بر تقلید همان مجتهد و رجوع بمجتهد دیگر و لکن مسئله محل اشکال است و اگر مقلد
مکلف باشد در زمان حیوة مجتهد پس بر او واجب است بقاء بر تقلید میت هر چند آن مجتهد
میت جایز نداند بقاء را و این مقلد هم در این مسئله تقلید او را کرده باشد و جایز نیست

از برای او رجوع بحی هر چند اعلم باشد از آن میت مگر آنکه مذهب آن مجتهد میت که تقلید
کرده است او را این باشد که عدول از مجتهد بمجتهد دیگر جایز است چه اعلم باشد آنکه با او رجوع
میکند وچه اعلم نباشد وچه مجتهد اول زنده باشد یا نه یا آنکه جایز بداند عدول
با علم را چه مجتهد اول مرده باشد یا نه یا آنکه در خصوص صورت مرگ مجتهد اول جایز بداند
رجوع با علم را پس درین صورت مذکوره رجوع بحی جایز است باین طوری که میت دانست
بنا بر اقوی تبرعی که تقلید کرده باشد مجتهد میت را درین مسئله رجوع وهمچنانکه
مقلد مجتهد بعد از موت او بتقلید او باقی می ماند همچنین اشخاصی که نایب این مجتهد
بوده اند در مشاغل عامه باقی می مانند بر مناصب خود مثل اوصیاء ایتام ومتولی اوقاف
ونحو اینها از منصبهای شرعی واما وکلاء مجتهد میت پس بمجرد موت عزل میشوند
وکافیست در حصول تقلید اینکه مسئله را اخذ کند ویاد گیرد بجهت آنکه عمل کند
خواه عمل کند وخواه عمل نکند ولکن مدار بر حصول ضبط مسائل است پس اخذ کتاب
مجتهد یا نحو آن از آن بقصد عمل کردن یا آنچه در آنست میباشد تقلید نخواهد بود مگر آنکه
مذهب مجتهدش این باشد که همین هم تقلید است واو هم تقلید کرده باشد او را درین قول
واخذ کتاب کرده باشد از مجتهد بهمین نیت پس او در این صورت باقی میماند بتقلید
او در جمیع کتاب هر چند بعد از اخذ مجتهد بمیرد بنا بر اقوی واگر تقلید کرده باشد

مجتهد

مجتهد خود شرا در حال حیات آن در اینکه تقلید همین اخذ بکتابست مثلا پس جایز است
آنکه کتاب مجتهد حی را بگیرد بقصد تقلید وهمین تقلید او است هر چند این مجتهد حی
صاحب کتاب نگوید این تقلید هست پس این تقلید حی است بتقلید میت که مستند است
بتقلید حی واگر تقلید کند مجتهد حی را یعنی اخذ مسائل کند از او بجهة عمل پس بمیرد
آن مجتهد وحال آنکه عمل بفتوی او نکرده باشد در زمان حیوتش ومذهب او این باشد که
تقلید نفس علمست نه اخذ بجهت عمل وهمچنین مقلد او را درین مسئله تقلید کرده باشد یا نکرده
باشد ومذهب مجتهد حی که بتقلید او باقی مانده است بر تقلید میت این باشد که
تقلید اخذ مسائلست بجهت عمل نه نفس عمل پس آیا مدار در تقلید او و در تقلید او بر قول
میت است یا حی دو احتمال است ولکن ثانی اقویست مگر آنکه تقلید کرده باشد میت را
در معنی تقلید پس درین صورت اول اقویست واگر عالم نباشد مقلد بمذهب مجتهد میت
در معنی تقلید پس مسائلی که عمل بقول او کرده است در آنها اشکالی نیست بجهة اینکه با عمل
تقلید بعمل می آید بمذهب همه واما مسائلی را که اخذ کرده است بجهة عمل ولکن عمل نکرده است
بان در حیوة آن پس بنا بمسلک مذهب حی در معنی تقلید بالنسبة بانها پس اگر فتوی
او اینست که تقلید مجرد اخذ بجهة عملست جاری میباشد حکم تقلید را بر آن مسائل از وجوب
بقاء ونحو آن واگر فتوای او آنست که تقلید عبارت از نفس عملست جاری نمیباشد حکم تقلید را

بر آن و لازم نیست بر مقلد که بداند که مذهب مجتهد او در معنی تقلید چه چیز است و شرط
نیست دانستن این معنی در صحت تقلید مجتهد در عمل بقول خاص او بلکه عمل بقول او
صحیح است هر چند نداند تقلید بمذهب مجتهد او چیست و مجرد متابعت کردن مجتهد
در فعل آن با عدم علم باینکه این فعل او از راه وجوب باید و یا عدم نیت تقلید
تقلید نیست و جایز نیست عدول از تقلید مجتهدی بمجتهد دیگر در آن مسائلی که تقلید مجتهد
اول کرده بود مطلقا و اگر در چند مسئله تقلید مجتهدی کرد و بعد از خاطرش رفت
که آنچه مسائل بود و مشتبه شد بغیر آنها پس اگر مشتبهات غیر محصور باشند در همه
مسائل عدول بغیر آن مجتهد میتواند کرد و اگر محصور باشند دو احتمال است اقوی جواز
عدولست در جمیع آنها و احوط عدم عدولست در جمیع آنها و اگر مجتهدی فتوی بدهد
از برای مقلد مطلق و او مقید بفهمد از آن پس تقلید بکند او را در آن مقید مثل اینکه
او بگوید آب پاک است و او آب کر را بفهمد و تقلید کند او را در آب کر مثلا این داخل
است در تقلید نفس مطلق بنا بر اقوی نه تقلید مقید پس در فرد دیگر از مطلق
که بفهمیده است عدول بکسی دیگر نمیتواند کرد بنا بر اقوی و همچنین است حال اگر مجتهد
عام را باو فتوی دهد و او خاص بفهمد از او و تقلید بکند او را باید تقلید در نفس
عام است مثل آنکه بگوید هر کافر نجس است و او حصول مشترک بفهمد و اگر منعکس شود

نقضه

نقضه مثل آنکه مجتهد فتوی بخاص یا مقید دهد و مقلد عام و مطلق بفهمد و تقلید
بکند او را در آنچه فهمیده پس این تقلید نیست نه در عام و نه در خاص و نه در مطلق و نه مقید
و رجوع صحیح است و اگر مجتهد فتوی باجتناب بدهد پس اگر بطور وجوب باشد واجب است
بقا و اگر بطور استحباب باشد واجب نیست بقای بر آن و یا اطلاق احتیاط حمل کرده شود بر اجتناب
استحبابی و اگر تقلید کرد مجتهدی را بعد از خاطرش رفت که تقلید او کرده است هر وقت که خاطرش
آید باید عمل بقول او کند و اگر حین نسیان تقلید کسی دیگر را که در نقیض حکم اول بعد خاطرش
آمد تقلید اولی دارد و دو احتمال است اصح اینست که باید بر میگردد باولی و لکن در لزوم اعاده
اعمالی که بتقلید دومی کرده است دو احتمال است احوط اعاده است و اگر تقلید کرد مجتهدی را
و او مرد بعد رجوع کرد بمجتهد حی و او گفت باقی بمان بقول میت بلکه رجوع کن پس تقلید
کرد این مجتهد حی را در احکامی چند که مضاف قول مجتهد اول بود بعد مجتهد ثانی هم مرد
و رجوع کرد بحی ثالث و مذهب او وجوب بقا بود پس آیا حی ثالث میگوید که بمذهب
ثانی باقی بمان یا باولی بر گرد دو احتمال است اقوی اخیره است و احوط جمع بین التقلیدین است
و در اینجا اعاده لازم نیست و بدانکه عمل مقلد صحیح است بالنسبه بخودش و بالنسبه بکسی
مثل او است در تقلید مجتهد آن پس دو مقلد یک مجتهد عمل هر کدام بالنسبه بخود
و دیگری صحیح است بلکه عمل مقلد صحیح است بالنسبه بکسی که مقلد مجتهد دیگر است

هرچند جایز نباشد از برای او عمل کردن بر رأی کیفیت از جهت مخالفت مجتهدین ایشان در رأی
پس جایز است از برای مقلد مجتهد دیگر اقتدای با رأی وحتی آن هرچند احتمال کند اما
شرط وجود در نزد مجتهد آن اگرچه خالی از اشکال نیست پس میتواند اقتدا کند مقلد
مجتهدی که سوره را مثلاً جزء نماز میداند عقلی مجتهدی که سوره را واجب نمیداند بوده در نماز
خود نمیخواند هرچند خالی از اشکال نیست و احتمال دارد که در صورت مخالفه مذکوره حکم این مقلد
در اقتدا همچنین مثل حکم دو نفری باشد که منی در ثوب مشترک ایشان باشد و این بعید
نیست و صحیح نیست معامله که واقع میشود مابین دو مقلد دو مجتهدی که احدهما این معامله را
صحیح میداند و دیگری فاسد بجهت اینکه بطلان معامله واحده از یک طرف لازم دارد بطلان
از هر دو طرف را و اگر تقلید وکیل با اجتهاد او مخالف باشد با تقلید موکل یا اجتهاد او لازم است
عمل کند بر تقلید موکل یا اجتهاد او و اگر عالم باشد وکیل بتقلید موکل یا اجتهاد او
و بداند که موکل هم عالم میباشد بعلم او و اگر وکیل جاهل باشد بتقلید موکل یا اجتهاد او
عمل بتقلید یا اجتهاد خودش میکند و واجب نیست بر او تفحص و اگر عالم باشد با اجتهاد
موکل یا تقلید او ولکن علم نداشته باشد بعلم موکل بعلم او یا آنکه علم داشته باشد بعدم علم او بعلم
پس در آن اشکال است و احوط عمل بر تقلید موکل یا اجتهاد آنست و اما وصی میت پس
عمل با اجتهاد یا تقلید خود میکند در هر صورت بنابر اقوی و اقوی آنست که وصی مجتهد

که تقلید

که تقلید او را میکند شرط نیست پس میتواند در یک مسئله تقلید کند دو مجتهد موافق در رأی را
یا اکثر از دو مجتهد را دفعةً مانند اینجا و این تقلید از برای جمیع خواهد شد و عدول بغیر
ایشان جایز نیست و اگر یکی از ایشان از رأی خود برگردد آیا باید او هم برگردد یا برای دیگری
باقی بماند یا مخیر است چند احتمال است و اقوی ثانی است و اگر تقلید کند اعلم و غیر اعلم را
در یک مسئله که رأی هر دو یکیست صحیح خواهد بود بالنسبة بتقلید اعلم و لغو و بی‌ثمر خواهد
بود بالنسبة بغیر اعلم بنابر اینکه جایز نباشد تقلید غیر اعلم با وجود اعلم و شرط نیست
دانستن و شناختن مجتهدی را که او را تقلید میکند پس اگر تقلید کند مجتهدی را
بعد از خاطرش برود که کدام مجتهد بود عیبی ندارد و اگر بداند که بعضی از مجتهدین
حتی مذهب او در فلان مسئله اینست جایز است تقلید کند هرچند تعیین آن مجتهد را
نکند و شرط نیست که مجتهدی که تقلید او را میکند و آن حکمی که از او اخذ میکند لاجل
عمل در حالی معین باشد پس جایز نیست تقلید یکی لا علی التعیین از دو مجتهدی
که رأی ایشان موافق هم است یا یکی لا علی التعیین از حکمین معلومین و کافی نیست در صحت
عمل مجرد موافقت او با حکم این دو مجتهد هرچند عالم بحکم ایشان باشد بجهت اینکه این
تقلید نیست و اگر کسی احتیاط کند در تقلید کردن دو مجتهد یا بیشتر پس اگر یکی معین را
از ایشان تقلید کرده و احتیاط کرده در تقلید سایرین پس او مقلد همان است که مخصوص

اورا تقلید کرد و اگر نه چنین است پس او مقلد آنهمست پس رجوع بغیر ایشان نمیتواند بکند
هر چند در ایشان مخیر است بلی اگر موافق اقوال ایشان با احتیاط اصلا و ادهم من باب الاحتیاط
اخذ کرده باشد پس این تقلید هیچکدام نخواهد بود و اگر جمعی از مجتهدین متوافق الرای
باشند در مسئله و او قصد کند که تقلید میکنم مجموع من حیث المجموع ایشان را این تقلید
نخواهد بود و تقلید کردن میت بقول حی فی الحقیقة تقلید حی است پس اگر قصد کند
که تقلید میت را میکنم ابتداءً و بلا واسطه یا تقلید هر دو را میکنم مستقلاً مشکل خواهد
بود و احوط آنست که اعاده کند تقلید را و اگر تقلید مجتهدی را با اعتقاد آنکه او زید است
بعد مشخص شود که عمر است پس اگر تقلید با اراده آن شخص خاص مشار الیه بود و خصوص اسم
مدخلیتی نداشته و مقصود بالتبع بود تقلیدش صحیح است والا باطل و جایز است
تقلید کردن مجتهدین را در مسائل مختلفه که با یکدیگر متناقض نباشد و این مسئله از قطعیات است
بجهت سیرت ناس پس احتیاج بتقلید ندارد و جایز نیست برای مقلد که حکم را از مجتهدی
بگیرد و موضع آن حکم را از مجتهدی دیگری که این موضع در پیش مجتهدی که تقلید او کرده است
موضوع این حکم نباشد مثل اینکه در حرمت غنا تقلید مجتهدی را و در تعیین معنی غنا رجوع
کند مجتهد دیگر را و بگوید که غنا مطلق صوت حسن است و حال آنکه مجتهدی که حکم تحریم را
از او اخذ کرده غنا را که حرام میداند باین معنی نداند بلکه صوت مطرب میداند و همچنین

جایز نیست

جایز نیست که جاری نماید حکم مجتهدی را بر فردی که نیست که آن فرد از افراد موضوع آن حکم
در نزد مجتهدی که حکم را از او اخذ کرده است و کافی نیست در تقلید علم مقلد بحجیت کردن
مدارست ادله مجتهد یا اینکه اگر فلان مسئله که مجتهد فتوی بدهد چنین فتوی خواهد
بود بلکه باید بداند که مجتهد در خصوص این مسئله اجتهاد کرده باشد و متوجه آن شده است
یا اینکه این مسئله داخل در عموم یا اطلاق کلامش در مسئله دیگر باشد یا اینکه در مسئله دیگر
حکم کرده است که لازمش اتفاق که در این مسئله بطریق اولی چنین حکم کند یا آنکه آن جزء
که مناط حکمش بود در مسئله دیگری که فتوی با او داده است بعینه در این مسئله هم موجود
باشد و مانع و معارض که فارق باشد بین المسئلتین مع جمیع الوجوه مفقود باشد و لازم است
که مقلد اخذ کند مسائل را از مجتهد با طریق شفاهی یعنی مشافهةً از خود بشنود
یا بواسطه عادل ضابطی اخذ کند چه یک عادل باشد چه بیشتر و لکن آن عادل باید در نقل
قول باید بیان کند تا عمل بتواند کرد نه اینکه خود فتوی دهد باین معنی که حکم را بگوید بدون
استناد بکسی مگر اینکه قرینه باشد که مراد او از آن فتوی نقل قول فلان مجتهد است و فتوی
داده در نقل الحاق اقسام ناقلین از مجتهد بناقلین از امام در تعدیل و تضعیف و
تحسین و توثیق و ارسال و اضمار و قطع و وقف و غیر آنها و اگر تعارض کند قول دو عادل
مثلاً در کیفیت نقل فتوی از مجتهد و هر کدام فتوائی نقل کند که معارض دیگری باشد

و ممکن نباشد جمع ما بین آن دو قول بمثل حمل مطلق بر مقید یا عام بر خاص باید مقلد رجوع
بمرجحات کند از اعرفیة و اعلمیة و اکثریة بحسب عدد و اضبطیة و امثال اینها از مرجحات
و لکن باید در تعیین مرجحات تقلید کند در مرجحات در وقتی که مرجح قطعی نباشد و اگر از او
ناقل متعارض از جمیع جهات مرجحه مساوی باشند یا بعضی از مرجحات در این باشد و بعضی
در دیگری بدون زیادتی و نقصان پس اگر راه اخذ قول مجتهد منحصر باشد بنقل و او هم محتاج باشد
بتقلید و لازم شی باشد اخذ حکم پس مخیر است در عمل بهر یک از نقلین متعارضین که از مجتهد
و هرگاه چنین نباشد بهر دو را طرح میکند پس اگر ممکن باشد اخذ قول مجتهد بطریق دیگر
رجوع کند با نظر بود دیگر و از جمله طرق اخذ از مجتهد رجوع بکتاب اوست که وضع کرده است
او را از برای فتوی بشرطی که مقطوع الصحة باشد و مظنون الصحة مثل مقطوع الصحة است
علی الاقوی و اخذ از کتاب را باید خودش کند اگر قابلیت فهم او را داشته باشد یا بشخصی
رجوع کند که شرایط سابقه در او باشد و اگر تعارض کند قول شفاهی مجتهد با کتاب او
پس اول مقدم است و اگر نقل از شفاهی مجتهد با نقل از کتاب او تعارض کند ناقل شفاهی
مقدم است و قوة دارد در نظر مقدم داشتن کتاب بر ناقل شفاهی ظنی و اگر تعارض کند
کتب مجتهد با هم یکدیگر و در هر کتابی فتوائی باشد یا دو قول شفاهی مجتهد مختلف باشد
یا نقلش شفاهی یا مجیز در کتابی نوشته مخالف باشد اخذ بکند با آنکه متاخر است و اگر ندانند

زمان تاریخ هیچیک از متعارضین یا تاریخ احدهما ندانند دو یا دیگری بهیچ یک اعتنا نمیکند
و کافیست در فهم معنی کتاب اینکه از آن مظنه بمراد مجتهد حاصل شود همچنانکه اگر زبان خود
مجتهد فتوی را بشنود باز مظنه بمرادش از لفظ کافیست در عمل و اگر بداند مقلد که
مجتهد عدول کرده است از بعضی فتاوی خود پس اگر مشتبه بغیر محصور باشد باقی میماند
بر تقلید خودش چنانکه بود و اگر مشتبه بمحصور بشود مثل ده مسئله و پنج مسئله
پس باید استعلام کند و اگر بداند علماً یا ظناً که مشتهد از فلان قول بخصوص
رجوع کرده او هم رجوع میکند و ثابت میشود اجتهاد مجتهد بشیاع ما بین اهل علم نه بشیاع
ما بین عوام کالانعام و بشهادت عدلین و بممارست باو از برای کسی که اهلیت فهم مرتبه اجتهاد
داشته باشد و بحکم حاکم مسلم الاجتهاد باینکه فلان شخص مجتهد است و بخبر عادل واحد
اگر افاده مظنه بکند بنا بر اقوی و کسی که اجتهاد او محل تامل باشد لکن خودش عادل باشد
و ادعا کند اجتهاد را قول او محمول میشود بر صحت و جایز است اعتماد براو در دعاوی و غیرش
لکن در فتوی و مراجعه او در وقتی که از قول او مظنه باجتهاد حاصل شود اشکال است و هرگاه
چنین نباشد بلکه دعوای او اجتهاد را مخالف با معروف باشد پس شاید بگوئیم بهتر است
از او اگر متمسک بشود طریق اخذ از مجتهد یا بجهة اینکه مجتهد نیست یا هست لکن تقیه
مانع است از وصول باو و سوال کردن از او و کتابی یا واسطه هم در کار نیست یا هست لکن سد

بآنها عرف دارد با آنکه مقلد هنوز در امر تقلید متردد است یا غیر اینها از موانع پس اگر احتیاط
در عمل ممکن باشد بنحوی که عسر و حرج نباشد واجب است احتیاط و اگر تقصیر کند باید قضا و اعاده
کند و اگر احتیاط ممکن نباشد واجب است که سفر کند در طلب مجتهد اگر عسر و مشقتی هر چند بعید در
مکان باشد بر وجه مذکور در او نباشد و اگر این هم ممکن نشد پس اگر قابلیت فی الجمله دارد
اعتقادی بر ترجیح خودش میکند از ادله و اگر قابلیت ندارد بمشهور بین اصحاب خود عمل کند و نیت
از برای او که عمل کند باحتیاط خود در مسائل تقلید کیفما کان و اگر در قول مثلاً مشهور باشند
عمل باشهر میکند و هکذا و اگر مبهم نشد اخذ بکتابی میکند که از شخصی متقی باشد
در ضبط و اعتماد مثل رسالهٔ مرحوم سید مهدی و رسالهٔ آقا باقر مرحوم و والد مرحوم و مانند
اینها و اگر این هم نشد رجوع میکند بکتب شهید اول و محقق و مانند اینها با فهم خودش
از این کتب بی‌واسطه و اگر این هم ممکن نشد رجوع میکند ببعضی عدول صاحبان تمیز و معرفت
هر چند بی‌واسطه باشد و عمل میکند بجزئی که آنها فهمیده‌اند و مقدم میدارد اعرف را بر غیر
اعرف و اگر این هم ممکن نباشد رجوع میکند بفطنهٔ خودش که از حدس یا از تتبع مواد
حاصل میشود و تکلیف از او ساقط نمیشود در هیچ حال والله اعلم بحقایق احکامه مطلب سیم
در فروع دین است و فروع دین بسیار است و اصل عمدهٔ آنها پنج چیز است اول نماز است
و از توابع اوست طهارت دوم روزه است و از توابع اوست اعتکاف سیم زکوة است

وازتوابع

و از توابع اوست خمس چهارم حج و از توابع اوست عمره پنجم جهاد و از توابع اوست امر بمعروف و نهی
از منکر و اعظم این پنج نماز است زیرا که وارد شده است در حدیث چیزی که مضمون او اینست
که نیست چیزی بعد از شرک بخدا بزرگتر از ترک نماز و نیز وارد شده است که نماز ستون عملهاست
هرگاه قبول درگاه الهی شود باقی عملها بدرجهٔ قبول میرسد و هرگاه رد شود باقی عملها نیز رد میشود
و احکام نماز در چند مقصد بیان میشود مقصد اول در وضو است و آنچه تعلق باو دارد و در آن چند
مبحث است مبحث اول در بیان چیزهایی است که مشروط است بوضو و بدون وضو صحیح و جایز نیست و آنها
چند چیز اند اول نماز واجب و سنت است و در حکم نماز است اجزایی که فراموش شده و همچنین
سجده سهو پس باید هر یک از اینها را با وضو بجا آورد دوم طواف خانه کعبه است هرگاه واجب باشد
سیم مس کلمات قرآنیست و از کلمات قرآنیست اسم فرعون و ابلیس و قارون و مثل اینها و حروف
آنها چهارم مس حروف قرآنیست و از آن جمله است مد و تشدید دون حرکات و سکنات و اما نامهای
سورها و عدد آیها و فواصل آنها و امثال این پس جایز است بدون وضو و واجب است وضو
بجهة مس نام خدا بتنهایی و صفات او که مخصوص خداوند عالم میباشد و بر غیر خدا اطلاق
نمیشود مانند لفظ الله و رحمن و لکن احوط است اما نامهای انبیا و اوصیا و ملائکه پس
جایز است مس آنها بدون وضو هرگاه داخل در کتابت مصحف نباشد اگرچه افضل بلکه احوط
آنست که مس نکند بدون وضو و قسم اول که اسمای انبیا و اوصیا باشد و باید دانست

که معتبر در الفاظی که مشترک کند ما بین آنچه جایز نیست مس آنها بدون وضو و آنچه جایز است
مس آنها بدون وضو قصد کتابت نه مس کننده و یا اشیا قصد کاتب جایز است مس کردن
آنها بدون وضو اگرچه اولی بلکه احوط اجتناب است و بدانکه مدار در حکم مذکور بر صدق اسم قرآن
و عدم آنست پس مکتوب بر خاتم و نحو آن بحکم مکتوب بر کاغذ است و در چیزی که بجهت زینت
باد نوشته باشند با اینکه موجود نبود بطریق کتابت اشکالی هست و اقرب آنست
که اگر از الفاظ مختصه است جایز نیست مس کردن آنها بی وضو و اگر از الفاظ مشترکه است
جایز است و در چیزهائی که در بدن آدمی نقش کرده باشند یا بحرف مقطعه یا بیقید
یا بطریق کلمه درست مثلا نوشته باشند یا بقالب زده باشند اشکال بیشتر است و اقرب عدم
جواز است در جمیع مگر در حروف مقطعه در ابتدای کتابت که کاتب نوشته باشد او را بقصد
انفصال از اصل و فرقی نیست در حکم مذکور ما بین دست و سایر اجزای بدن حتی اجزائی
که روح در آنها حلول نکرده است بنا بر اقوی و اما شعر پس احوط الحاق آنست ببدن و اما نماز
و سجود شکر و سجود تلاوت قرآن و جمیع اعمال حج و عمره غیر از طواف واجب و نماز طواف پس
وضوء بجهت آنها سنت است و بدانکه هر وضوئی که رافع حدث است جایز است ادا کردن
نماز واجب با آن خواه قصد کرده باشد مکلف با آن رفع حدث را یا نه و خواه وارد شده باشد
بر طهارت سابقه مثل وضوء تجدیدی و احتیاطی یا نه و خواه قصد کرده باشد با آن استباحه

نماز را یا نه و خواه واجب باشد و خواه سنت و خواه قبل از دخول وقت آن بجا آورده شده باشد
یا بعد از آن و اما آن وضوئی که در صورت وضو سنت مثل وضوئی جنب و حائض پس جایز نیست
نماز کردن با آن هرچند در وقت وضو خالی از حدثین مذکورین باشد منتهی بحث دوم در بیان
اجزاء وضو سنت و آن شش چیز است سه غسل و سه مسح اول شستن ظاهر روی بجاری
ساختن آب بر آن هرچند خفیف باشد خواه جریان آب و انتقال آن از موضعی بجای
دیگر بنفسه باشد یا بمعونه کف و نحو آن باشد و واجب نیست شستن باطن از رو مثل
سوراخ بینی و نحو آن مگر آنقدر که علم بشستن تمام ظاهر موقوف باشد بر آن و حد رو
از رستنگاه موی سر است تا زنخ در طول و آنچه انگشت مهین و میانین بر او برسد در عرض
و شناختن مبتدی باید که گذاشته شود وسط امتداد که میانه دو انگشت است بر وسط
رستنگاه موی براو کشیده شود تا زنخ پس هرچه در زیر آن ماند از رو نیست و آنچه بیرون
ماند از رو نیست و بنابراین هرچه از ریش اندک زنخ که شده و همچنین بناگوش و مانند
آن از رو نیست و واجب نیست رسانیدن آب بزیر موئی که بر او رو رسته است هرچند
خفیف باشد بلکه شستن ظاهر آن مجزیست از غسل باطن آن و اما غسل باطن آن فقط مجزی
نیست از غسل ظاهر آن و اما موئی که از سر کشیده باشد برو و رو را گرفته باشد پس
باید که زیر آن شسته شود و لازم است استیعاب رو در غسل بنحوی که تمام آن را فرا گیرد

وجای سر موئی نماند که نشسته شده باشد چنانکه لازمست اینکه ازاله کند هر چیزیرا که مانع
باشد از رسیدن آب برو یا آنکه حرکت دهد او را و اگر شک کند در چیزی که آیا مانعست
یا مانع نیست واجبست که آب بزیر آن برساند و اگر شک در اصل وجود مانع باشد واجب
نیست تجسس کردن بنابر اقوی اگرچه در عادت موجب مشقت نباشد یا آنکه مجرد احتمال
وهمی نباشد لکن احوط درین دو صورت تفحص و تجسس است و واجبست در غسل ابتدا کردن
باعلا و اگر در اثنای شستن آب را ببالا برد صحیح است اگر قصد شستن با آن بخصوصه نکند
لکن احوط ترکست و اگر بالا برد بدون قصد شستن و در پایین آوردن قصد شستن کند ضرری
ندارد و اگر فرو برد رو را در میان آب و در فرو بردن در آب یا بنگاه داشتن در آن یا بیرون
کردن از آب قصد شستن از اعلی کند و حال آنکه اعلی را قبل از اسفل داخل آب کند در اول
و خارج کند از آب در سیم و در قسم دویم آنقدر زمانی نگذرد که متحقق شود در آب تقدم
اعلی بر غیر خودش صحیح است و واجب نیست در صورت تا بند حرکت دادن آنرا در زیر آب
اگرچه احوط است و لازمست که چیزی از چهار طرف رو زیاده کند بر حدی که بیان شد هرچند
که کم باشد تا یقین حاصل شود بآنکه تمام رو را شسته است و عبرت در تحدید او بحال مستوی
الخلقه است و اما غیر او باید باو رجوع کند پس مراعات کند در حدود مذکوره چیزیرا که مناسب
محدود است بحسب عادت پس مانند کسی که دستش بزرگست بنحوی که خارج از مستوی الخلقه

یا رویش کوچکست همچنین یا موی سرش جبهه او را گرفته است مثلاً پس این شخص باید که
رجوع کند بکسی که چنین نیست بلکه مستوی الخلقه است و واجب نیست دلک و مالیدن
یعنی دست بر رو کشیدن و نه با انگشتان مالیدن دوم شستن دست راستست و لازمست
که ابتدا از بالای مرفق شود از جهت مقدمه علمیه و آن مجمع استخوان بازو و دست است
و انتها با سر انگشتان شود و حکم آن در کیفیت شستن و توابع آن حکم رو نیست و احوط در اینجا
آنست که آب را بزیر مو رساند اگر مو بالای هم تر نخیه باشد بجنسی که از معتاد خارج باشد
و یا اینکه مو همچنین پس اقوی آنستکه شستن هر دو از بشره و مو واجبست و واجب نیست
ازاله چرکی که در زیر ناخنهاست مگر در صورتی که تجاوز کرده باشد از معتاد و در نزد اهل
صحراها و بلادها یا اینکه ظاهر باشد بعد از گرفتن ناخنها که درین دو صورت ازاله آن واجبست
سیم شستن دست چپ است بطریق شستن دست راست چهارم مسح چیزیست از بشره
مقدم سر یا از موئی که مختص است بان و مسامت است با آن بحسب خلقه و تجاوز نکرده است از سر و کافی
نیست در مسح بر موئی که جمع شده است بر آن اگر خارج نشود بکشیدن از حد سر و مقدم سر
عبارتست از ربع پیش سر و واجبست که مسح چیزی از باطن دست راست باشد یا دست چپ
لکن احوط آنست که بدست راست باشد و واجبست که بهمان تری باشد که از وضو مانده است
در دست و باید تازه نباشد و از آنچه ما گفتیم ظاهر میشود که احتیاط اینست که دست راست

مثلاً بعد از شستن تمامی دست چپ باید تمام الاحتیاط بجهت اینکه عمل کردن باین احتیاط باعث خلاف
احتیاط در مسح سر میشود زیرا که شاید در این وقت مسح سر تری که در دست باقی مانده نشود
بلکه بتری بشود که دست راست بسبب مالیدن او بدست چپ گرفته است پس شود و موجب
بطلان وضو شود و جایز است مسح از بالا بپایین و از پایین ببالا و احوط مسح کردن است
بطریقی که متعارفست و افضل آنستکه مسح کند از سر انگشت زیرا که کمتر از عرض سه انگشت
نباشد پنجم مسح پشت پای راست است بتری از باطن دست راست با دست چپ بهمان تری
که در آن از وضو باقی مانده بطریق معهود و واجب است فرا گرفتن آن از سرهای انگشتان تا کعب
بحسب طول و احوط آنستکه بطریق استقامت مسح کند و مراد بکعب بر آمدگی پشت پا است
و آن موضع بستن بند نعلین است و لازم نیست فرا گرفتن آن پشت پا را در عرض بلکه مسمای مسح
کافیست و جایز است ابتدا کردن از سر انگشتان تا کعب و عکس آن و اول اولی است و واجب است
ازاله کردن چیزها که مانعند از رسیدن دست بعضو ممسوح تا آنکه حاصل نشود مباشرت آن
و احوط آنستکه اگر در دست رطوبت بسیار باشد آنرا خشک کند تا آنکه جریان آب حاصل نشود
در مسح و همچنین احوط خشک کردن رطوبت است از عضو ممسوح بحیثیتی که رطوبت مسح در او
تاثیر بکند اگرچه اقوی آنست که مناط صدق اسم مسحست یا عرفاً و احوط آنستکه هرگاه
در پشت پا موئی باشد که مانع باشد تخلیل آن کند تا به بشره رسد اگر بسیار انبوه نباشد

که خارج باشد از معتاد و اگر همچنین باشد پس اقوی وجوب تخلیل است ششم مسح پشت پای چپ است
تا کعب بتری از باطن دست چپ یا دست راست لکن احوط آنستکه بدست چپ
باشد بتری باقی از وضو بطریقی که در پای راست بیان شد و بدانکه حکم چیزی که در مواضع
غسل بهم برسد از گوشت زایدی یا رگی یا دملی و دانه و مانند اینها حکم نفس آن مواضع را
دارد در وجوب شستن آن و اما هرگاه در مواضع مسح بوده باشد پس اقرب اعتبار عدم
ندگی آن از عضو ممسوح است و کسیکه دو سر داشته باشد هر دو را مسح بکند و مسح هر دو سر میکند
مادامیکه اصلی از زاید ممتاز نباشد و کسیکه دو دست داشته باشد هر دو را میشوید
مگر آنکه یقین شود که بالای بازو باشد و معلوم باشد زیادتی آن که شستن آن لازم نیست
بنابر قول اقوی هفتم در بیان شرایط وضو است و آن شش چیز است اول آنستکه آب وضو
طاهر و مطلق و مباح باشد و شرطست مباح بودن مکان و ظرفی که آب آن وضو میسازد
و جائی که غساله وضو آن ریخته میشود و دست نایب هرگاه نایب یکی غیر از جهت
ضرورت بلکه مطلق مباشرت دوم آنکه در حال اختیار خود افعال وضو بجا آورد پس اگر شخصی
دیگری او را وضو دهد یا مشارکه کند او را در وضو هر چند در جزوی از آن باشد وضوی او
باطلست اما اگر دیگری آب بدست او ریزد و خود وضو بآن سازد و دیگری مباشرت
نکند وضوی ندارد اگرچه مکروهست و اگر دیگری آب بر عضوی از اعضای وضوی او بریزد

وخود آن آب را بر آن عضو روان کند و نیت غسل بفعل خود کند نه بر بخشی آن شخص نیز
مانعی ندارد سیم آنکه مانعی نباشد از استعمال آب چون مرضی یا تشنگی یا خوفی یا بر نفس
مؤمنی و مانند آن از چیزها که موجب تیمم است و اگر در چنین صورتی وضو بسازد وضوی او
باطلست چهارم موالاتست و آن عبارتست از آنکه شروع نشستن عضوی کند پیش از آنکه خشک
شود تمام آنچه پیش از وست از اعضا پس اگر اندک تری در چیزی از عضوها سابقه باشد
و داخل شود در لاحقه مفرقیت و صحیح است پنجم ترتیبست و آن شرطست در اعضای وضو
نه در اجزای اعضا مگر جزو اعلی نسبت بغیر خودش در مقام شستن که باید جزو اعلی پیش از غیر
شسته شود و کیفیتش آنست که رو را پیش از دست راست بشوید و دست راست را پیش
از دست چپ و دست چپ را پیش از مسح و مسح کند سر را پیش از مسح پاها و ترتیب
در مسح پاها نیست و احوط در آن نیز رعایت ترتیبست باینکه پای راست را پیش از پای
چپ مسح کند و اگر مخالفت ترتیب کند در جائی که ترتیب واجبست بر میگردد بان عضوی
که بان ترتیب حاصل میشود هرگاه اخلال بموالات نرسد مانند آنکه دست چپ را پیش از دست
راست بشوید و هنوز تری در او باقی باشد در این صورت بر میگردد و اول دست راست را
میشوید بعد از آن دست چپ را همچنین و اگر فراموش کند غسل چیزی از عضو سابق را و بشوید
عضو لاحق را قبل از آن عود میکند بسوی غسل جزو سابق پس بعد از آن اعاده میکند غسل

جزو لاحق را

جزو لاحق را و وضوی او صحیح است هرگاه موالات فوت نشود ششم نیت است و نیت عبادت
از قصد کردن اتیان بعمل است قربة الی الله تعالی یا بجهة آنکه خدا سزاوار اهلیت از برای عبادت
و بندگی دارد یا بجهة طلب رضوان او یا بجهت عفو و غفران او یا بجهت شکر احسان او یا بجهة
عظمت او یا بجهت جزا دادن نعمت او یا بجهة طلب رضای او یا بجهت فرار کردن از سخط او و از محبة
که او کیست که سزاوار است که فرار کرده شود از سخط او یا بجهة طلب ثواب او یا بجهة سلامتی
از عذاب او خواه اخروی باشد ثواب و عذاب او یا دنیوی بشرط آنکه اتیان بعمل نماید خالصا
لوجه الله تعالی و اخلاص را وسیله از برای تحصیل ثواب و سلامتی از عذاب قرار دهد نه آنکه داعی
بر عمل نفس آنها باشد و خالی از قربت و اخلاص باشد بالمره و یا از برای غرضی که مرکب از این
امور باشد و لازمست که نیت وضو را بتمامه یکجا بکند و متفرق نسازد و نیت بر اعضا پس
هرگاه قصد کند هر جزو را جزو بتنهائی مستقلا نه بر سبیل جزئیت وضوی او باطل بنا بر اقوی
بلی هرگاه قصد کند هر یکی را بر سبیل جزئیت از کل راجع میشود قصد او بسوی قصد کل پس صحیحست
و لازم نیست چیزی زیاده بر آن چه بیان شد سوای امری که تعیین عمل موقوفست بر آن مثل اینکه
هرگاه نذر کند وضوئی را که قصد کند باو تجدید را و وضوی دیگر را نذر کند و قصد کند
بان وجوب را وضوی دیگری نذر کند که قصد کند باو عبادت دیگر را پس در این صورت لازمست
قصد کردن امر مذکور را در نیت تا موجب تعیین عمل شود پس مسقط امر شود و آن بلکه احوط

پس وجه عملش از وجوب وندب هرگاه وجه عمل معلوم باشد وهرگاه مشتبه باشد نیت بشبهه
نیت قربت کافیست واولی در وضو آنست که قصد رفع حدث کند یا قصد کند مباح بودن نماز را
تنها کسی که حدث او دائم باشد مثل صاحب سلس واگر ضم کند با نیت قربت نیت خنک
کردن اعضا را پس هرگاه نیت قربت تنها ومستقلا مقصود باشد وتابع نباشد منافی نیست
واگر چنین نباشد باطلست واگر نیت کند قطع وضو را یا تردد کند در اتمام آن در حینی
شروع کردن بآن منافی میشود با نیت اول که شرطست در صحت آن پس وضوی آن فاسد میشود
اگر بعد نیت قطع یا تردد در اتمام آن در اثنای عمل بهم رسد وضوی او فاسد نمیشود مادامی که بعمل
نیاورد در او مقصد را مبحث چهارم در بیان حدثهائیست که ناقض وضو است وآن یازده چیز است
شش چیز از آن بمجرد وضو حکم آنها برطرف میشود وآن بول وغایط وبادیست هرگاه از همه
از معده بیرون آید پنجم استحاضه قلیله است نسبت بهر نمازی واستحاضه متوسطه است
نسبت بغیر از نماز صبح یا شروع خون ونسبت بغیر نمازی که خون در نزد او حادث شده است
یا منقطع شده است واستحاضه کثیره است نسبت بغیر نماز صبح وظهر ومغرب ونمازی
که خون در نزد آن حادث شده یا منقطع شده است پس اقسام ثلاثه استحاضه ناقض وضو
میباشد وحکم قلیله مرتفع میشود بمجرد وضو مطلقا ومتوسطه در غیر سه صورت مذکوره
وکثیره در غیر صور خمس مزبوره که ارتفاع حکم آن در این صور نمایند بمجرد وضو نمیباشد

واستحاضه قلیله آنست که خون آلوده کند پنبه را وفرا نگیرد اورا ولازمست بر زنی که درین صورت
که از برای هر نمازی وضوی بسازد بعد از شستن فرج خود وتبدیل قطنه مجنبه بطاهره
ولازمست که همه این اعمال بی فاصله بجا آورد وبعد از آن بیفاصله نماز گذارد واستحاضه
متوسطه آنست که خون پنبه را فرا گیرد لکن جاری نشود از وی بجانب وشرطست در همه اینها که از موضع
معتاد بیرون آید یا از موضعی که بسبب عارضی معتاد آن شخص شده باشد اما اگر از غیر موضع معتاد
بیرون آید موجب وضو نیست ششم خوابست هرگاه غالب بر عقل شود وفرقی نیست ما بین اینکه
ایستاده باشد یا نشسته یا خوابیده یا غیر آن بهر حال که باشد وعلامتش آنست که خواب بر چشم
وگوش غلبه کند بحیثیتی که چشم از دیدن وگوش از شنیدن باز ماند هفتم هر چیزیست که غالب شود
بر عقل از دیوانگی یا مستی یا بیهوشی یا مثل اینها وبدانکه از برای همه این حدثها یک وضو کافیست
واحتیاج بر زیاده نیست هر چند که با هم جمع شوند ومتعدد نیز باشند وکسی که حدث او دائمی
باشد مثل صاحب سلس که همیشه بول او آید ومبطون که همیشه شکم او آید ومستحاضه که بسبب
با خون استحاضه باشد هر یک از اینها برای هر نمازی وضو میسازند بعد از آنکه بشویند محل نجاست
وبگذارد چیزی که مانع از تعدی نجاست باشد وبعد از وضو بیفاصله نماز کند واگر از برای
ایشان زمانی باشد که حدث در آن منقطع میشود ومقدار وضو ونماز باشد انتظار میکشند
آن وقت را وهرگاه درین صورت مسلوس ومبطون را در اثنای نماز حدث بیاید وضو

میباید و یا تمام میرسانند نماز را از همه مواضع و احوط آنست که در صورت استمرار حدث و عدم زمان مذکور
اختیار کنند زمانی را که حدثی در آن کمتر از باقی اوقات بیرون آید و چهار از آن حدثها بمجموع وضو
و غسل حکم آن زایل میشود و آن خون حیض و نفاس است و مس میت است و خون استحاضه
متوسطه و کثیره است پس بهر نمازی که بعد از غسل باید کذارده شود و احوط در این چهار چیز
تقدیم وضو بر غسل است و قسم دیگر از آن حدثها آنست که حکم آن بغسل تنها بر طرف میشود و آن
جنابت است پس این یازده چیز است که هر یک از آنها ناقض وضو است و غیر از اینها هیچ چیز
ناقض وضو نیست هر چند که از مخرج بول و غایط بیرون آید مثل خون یا رطوبت یا سنگ ریزه
یا حب القرع یا مانند آن از چیزها که از احد مخرجین بیرون میآید و نام بول و غایط بر آن صادق
نمی آید و اگر چیزی بیرون آید که آلوده ببول یا غایط شده باشد ناقض وضو است و بدانکه
حکم نمیشود بچیزی از حدثها مگر بجزم و یقین بآن پس هر گاه بادی از آن بیرون آید و شک کند
در این که آیا از معده است یا نه یا چیزی بیرون آید و شک کند در آلودگی آن بغایط
اعتباری ندارد و اگر شک کند در اینکه آنچه از ذکر بیرون آید قبل از استبرا و احتمال دهد که بول
یا منی باشد آن شک اعتبار دارد و بمنزله یقین است بحکم در شرع و هر گاه حدثی واقع شود
میان دو شخص و مشخص نباشد که از کدام واقع شده است و علم نداشته باشند در اسقوط
بر هیچیک از ایشان چیزی لازم نمیشود مبحث در بیان احکام استنجا است و آن پاک کردن

مخرج بول و غایط است از نجاست و لازمست استنجا کننده را چند امر اول پوشانیدن عورت
و عورت عبارت از قبل و دبر و خصیتین است و لازم نیست پوشانیدن الیتین و موئی که با اطراف عورت
میباشد و لازمست پوشانیدن عورت از هر کس که فی الجمله تمیز داشته باشد و احوط آنست
که بپوشانند از هر کسی که عمر او زیاده بر سه سال باشد مگر از زن خود و کنیزی خود که جایز باشد
استمتاع از او خواه آنکه ملک او باشد یا اینکه دیگری از برای او تحلیل کرده باشد دوم آنکه
برنگرداند رو بقبله یا پشت بقبله نکند در حال بیرون آمدن بول یا غایط بلکه بول و غایط منفصل که
باشد به بیرون آمده و مختلف میشود کیفیت رو بقبله و پشت بقبله کردن بسبب اختلاف احوال الشخص
از ایستادن و راه رفتن و نشستن و خوابیدن و مانند آنها پس بهر نحوی که لازمست اینکه اجتناب
بکند از استقبال و استدبار نسبت بحالی و یا مرور و یا اشتباه قبله در میان اطراف غیر محصوره حکم
ساقط است بهر طرف که خواسته باشد رو کند و اگر مشتبه باشد میان اطراف محصوره مثل اینکه مابین
دو طرف یا سه طرف مشتبه شود واجب است اجتناب از جمیع اطراف مشتبه مگر اینکه اتفاق ورود کند
بجایی که یقین دارد که در جانب قبله نیست و اگر روی خود را بطرف قبله کند اما قضیب خود را
بطرف دیگر بگرداند نیز حرامست سوم آنکه اجتناب کند از مواضعی که در شرع احترام دارد چون
مسجد و مانند آن و از جایی که مختص باشد خواه آنکه ملک دیگری باشد یا وقف خاص باشد
یا آنکه وقف عام باشد یا آنکه استنجا منافی مقصود واقف باشد و این حکم که از برای مکان

عقبی ذکر شد در غیر صحرا است که وسعتی داشته باشد اما در صحرائی وسیع جایز است
از برای غیر غاصب که استنجا کند اگرچه مالک تصریح کند بمنع هرگاه بیابان وسیع باشد بحیثیتی
که اجتناب از او باعث ضرر مسلمانان باشد و اگر بیابان وسیع نباشد بلکه وسعتی فی الجمله داشته
باشد در این صورت جایز است از برای غیر غاصب با عدم علم او بمنع مالک و احوط در غاصب منع است
مطلقا یعنی خواه آن زمین از قسم اول منتزع باشد یا ثانی خواه علم داشته باشد بمنع مالک یا نه
و لازم نیست اجتناب کردن از مواضعی که مشترک کند ما بین مسلمانان مانند مشارع و بازارها
که مردم از آنجا آب از جوی بر میدارند و این دو صورت است که اجتناب در این مواضع باعث ضرر
مسلمانان شود اما اگر ضرر نرسد اجتناب از آن لازم نیست **تتمه** استنجا با آب تنها است در مخرج بول
از برای کسی که خواسته باشد که نماز کند با اینکه مخرج بول را با آب پاک کند نه بکلوخ و مانند آن
و احوط آنست که دو نوبت شسته شود هر چند که بی فصل باشد اگرچه اقرب کافی بودن یکدفعه است
با عدم تجاوز از محل عادت اما مخرج غائط پس هرگاه غائط خود بیرون نیامده باشد و با نجاستی
دیگر از بیرون نرسیده باشد و تجاوز نکرده باشد غائط از حلقه دبر تجاوز ظاهری بس
در این صورت مخیر است بین آنکه با آب بکرشته شوید یا بسنگ و کلوخ و لته و مانند آنها
پاک کند بشرط اینکه اینها پاک باشند و قالع کننده عین نجاست باشند و احوط آنست که چنانچه
باشند و هرگاه یکی از سه شرط مفقود باشد لازم است که با آب بشوید و حرامست استنجا با استخوان

دسرکی

و سرگین و انسب عدم ازاله نجاست است با اینها و همچنین حرامست استنجا به چیزها که محترمند مانند قرآن
و دیوار کعبه و تربت امام حسین ع اگر تربت فرمبارک باشد مطلقا بهر نحو و بهر صورتی که باشد خواه
در زمین کربلا باشد خواه در غیر آن و مثل اوست در حرمت استنجا به تربت قبرها سایر ائمه صلوات الله
علیهم اجمعین و اما تربت زمین کربلا از دو قسم بیرون نیست یا آنکه خود کربلاست یا در غیر آن و در قسم اول
جایز است استنجا کردن بآن مادامی که بصورت متعارف عبادتی مثل مهر و تسبیح نساخته باشند که در این صورت
جایز نیست و در قسم ثانی اگر او را برداشته اند از برای احترام مثل استشفا و غیر آن جایز نیست
و اگر برداشته اند از برای استعمال مثل کاسه و کوزه جایز است لکن احوط اجتناب کردن است مطلقا
در جمیع احوال و حرامست نیز بمغصوب و بنانها و امثال آن از خوردنیها و اگر استنجا بچیزهای کند
مرتکب گناه شده است لکن بآن پاک میشود اگرچه موجب نقد آن نشود و احوط آنست که بچیز
دیگری بجز حلال استنجا کند و معتبر است که سنگ و مانند آن کمتر از سه نباشد و اگر نجاست
بکمتر از آن برطرف میشود کافی نیست بلکه واجب است که سه عدد را تمام کند و اگر بسه عدد نجاست
برطرف نشود لازمست که زیاده کند تا آنکه برطرف شود و اگر سنگ یا لته بزرگ باشد بعضی
از علما گفته اند که بسه طرف آن کافی نیست و احوط آنست که آنرا سه پارچه کند و هر یک جداگانه
استنجا کند اگر عرفا یکی باشد و الا احتیاطی نیست **تتمه** استبرا کردن واجب لازمست
کسی که بیم آن داشته باشد که وضوی او شکسته باشد یا نجس شود تا آنکه ببیند که

واول در کیفیت استبرا آنست که اول مخرج غایط را پاک کند هرگاه نجس باشد پس بعد از آنکه
آنرا پاک کند و بول منقطع شود مسح نماید از مقعد تا بیخ ذکر سه نوبت و بعد از آن بیفشارد
ذکر را از بیخ آن تا سر حشفه سه نوبت و بعد از آن سر ذکر را بیفشارد تا سه نوبت و فایده
استبرا آنست که اگر بعد از آن چیزی از ذکر بیرون آید و نداند که بول است یا نه حکم بپاکی
آن کند و وضوی او شکسته نمیشود و اگر قبل از استبرا بیرون آید نجس است و رخت را نجس
میکند و وضو را میشکند و بر زنان استبرا لازم نیست و مناسبست و سزاوار است از برای ایشان
که اندکی بعد از بول صبر کنند و تنحنح کنند و بعد از آن بشویند خود را و اگر زن بیفشارد فرج
خود را در عرض تا بقیه بول بیرون آید فضولی ندارد فصل در وضوی اضطراریست و آن
وضوییست که در حال ضرورت جایز است و آن چند قسم است اول وضو ساختن در حال تقیه
و تقیه در وضو فرع است که کسی از سنیان یا از کسانی که متدین بدین ایشانند هر چند از ایشان
نباشد حاضر باشند و در وضو ساختن بطریق شیعه بیم ضرری از آن شخص بر خود یا بر مال
خود یا بر عرض خود یا بر بعضی از شیعیان داشته باشد و همچنین متحقق میشود تقیه اگر کسی
از ایشان حاضر نباشد ولکن بترسد از آنکه هرگاه وضو بطریق شیعه بسازد و خبر بایشان
رسد و ضرر رسانند و شرط نیست در حال تقیه عجز او از رفتن بجای دیگر که تقیه
در آن نباشد هر چند که عاینه آن بالامکان اولی بلکه احوطست هرگاه سلطنتی و سلطنتی از برای

ایشان

ایشان در آن مکان نباشد مثل بلاد شیعه و الا مستحب است تجنب نمودن ایشان و اتیان بعمل در حضور
ایشان بطریق ایشان و همچنین شرط نیست که عاجز باشد از خلاصی از تقیه ببذل مال پس واجب
نیست که مال بدهد برای دفع تقیه از خود بنا بر قول اقوی پس جایز است که در محل تقیه مسح کند
بر موزه یا بشوید پاها را یا بشوید رو و دستها را از پایین ببالا و دستها را از سر انگشتان تا مرفق
و اگر با آن وضو نماز کند و بعد از آن تقیه برطرف شود اعاده آن نماز واجب نیست و اقوی آنست
که اگر در اثنای وضو تقیه برطرف شود نیز اعاده آنچه بطریق تقیه کرده است واجب نیست مگر
آنکه آن چیزی که واقع شده است در حال تقیه لازم داشته باشد عمل آوردن فعلی را که منافی
وضوست بعد از برطرف شدن تقیه که در این صورت اقوی اعاده است مثل آنکه هرگاه غسل وجه
و یدین را کرده و آب جدید برداشت بجهة مسح سر پس تقیه مرتفع شد قبل از بجا آوردن مسح سر
پس در این صورت باید اعاده کند وضو را بخلاف آنکه هرگاه تقیه مرتفع شود قبل از برداشتن
آب جدید بجهة مسح که در این صورت اعاده واجب نیست و اگر برطرف شود تقیه بعد از وضو و قبل از
نماز اقوی عدم وجوب اعاده است و احوط آنست که اعاده کند و اگر امر دایر باشد میان مسح کردن
بر موزه و شستن پاها احوط آنست که پاها را بشوید اگر نتواند که پا شستن مسح بکند و اگر نشود
واجب میشود دوم وضوی کسیست که دو دست یا دو پای او بریده باشد پس اگر چیزی از جای
مسح یا غسل باقی مانده باشد حکم آنرا بطریقی که واجب است بجا آورد و اگر چیزی از آن باقی نمانده

باشد یا اینکه دست از بالای مرفق و یا از بالای کعب بریده شده باشد در این صورت
حکم آن ساقط شد و اگر از نفس مفصل بریده باشد احوط آنست که بشوید آنچه را که متصل است
بجای غسل و مسح کند آنچه را که متصل است بجای مسح و اگر عاجز باشد از شستن باقی اعضا
که مانده است یا مسح آنها نمی کند که سرایت برسد یا اجرتی که میسر بحال او نرساند تا آنکه آن شخص
نایب او شود در غسل یا مسح آن عضوی که عاجز است از غسل یا مسح آن **سیم** وضوی صاحب
جبیره است و آن کسیست که عضوی از او شکسته باشد و بسته باشد با چوب یا مثل آن بسته باشد
پس اگر جبیره در مواضع غسل یا مسح از وضو باشد و گشودن او میسر بحال او نرساند پس هرگاه
در غسل ممکن نباشد رسانیدن آب بزیر جبیره نه بریختن آب و نه بگذاشتن آن عضو در ظرف
آبی تا آنکه آب بزیر جبیره رسد یا بجهت عدم امکان ازاله نجاست از آن محل یا بجهت
خوف ضرر بر آن مسح کند بر جبیره بنحوی که دست و لازمست که آنچه میسر باشد از آن مسح کند
و زیاده بر آن لازم نیست پس فراگرفتن میان خطوطی که مقدور نباشد یا مشقت عادت داشته باشد
لازم نیست و زخم و دملی که بسته باشد حکم جبیره دارد و هرگاه گشاده باشد
اکتفا بشستن حوالی آن توان کرد و لکن اولی آنست که بگذارد بقدر آن و بقدر آنچه از اطراف
صحیح است بپاکی آب ببندد و از طریق مذکور عمل نماید و لکن باید اخلال بغسل چیزی از مواضع صحیحه نکند
و اگر ممکن باشد مسح کردن بر بشره پس احوط جمع کردنست میان هر دو هرگاه بعضی از اعضای وضو

بسبب مرضی یا شکستن یا غیر آن چیزی مالیده باشد یا دوائی گذاشته باشد ظاهر آنست که حکم
جبیره را دارد اما اگر بعضی از اعضای وضو چیزی چسبیده باشد و مثل چسبیدن جزء نباشد
و ممکن نباشد ازاله آن و محل آن هم صحیح باشد پس احوط آنست که جمع کند میان مسح کردن بآن چیز مسحی
که غسل هم بر او صدق بکند عرفا و تیمم کردن اما اگر بجسد مثل چسبیدن جزء پس شستن خود آن جزء
کافیست لکن احوط آنست که در این صورت هم جمع کند میان مسح باو یا صدق اسم شستن بر او و تیمم و هرگاه
در کل یا بعضی یا همه اعضا جبیره باشد مثل آنست که در بعض مواضع جبیره باشد در آنچه مذکور
شد از حکم هر چند در این صورت احوط جمع است با این وضو یا جبیره و تیمم و جاری نیست حکم جبیره در صورتی
که مانع از استعمال آب درد چشم باشد یا دردی که در سایر اعضا باشد بلکه در این صورت لازمست
که تیمم کند و اگر در محل جبیره لته نجسی باشد و گشادن و رفع او ممکن نباشد باید که بالای آن لته
پاکی گذارد و مسح بر آن کند **چهارم** آنست که مرض حواسست بجنسی که اعضای وضو برو دست نکند پس در این
وقت اگر ممکن باشد شخصی را خلاص از آن به منفعت لازمست که علاج آن کند و اگر ممکن نباشد ضرر
ندارد و اگر رطوبت دست بنحوی خشک شود بنحوی که مسح با آن ممکن نباشد لازمست که از رطوبت
باقی اعضا یا ریش بگیرد و مسح کند و جایز نیست گرفتن رطوبت از جایی که از حد رو بیرون باشد
و فتوی داد بجواز گرفتن تری از موهایی که از اطراف رو بیرون میباشند مثل آنچه که از زنخ بزیر کشیده باشد
و از زیر موها دخواه خفیف و خواه خفیف نباشد لکن احوط آنست که اکتفا کند بر خفیف

اگر ممکن باشد و اگر متعذر شود باقی نماند تری وضو از برای مسح با آب تازه مسح کند مبحث هفتم در بیان
حکم بر طرف شدن ضرورت است پس اگر پیش از شروع در وضو بر طرف شود واجب است که وضو اختیاری
بسازد و اگر در اثنای وضو بر طرف شود واجب نیست اعاده آنچه در حال تقیه بجا آورده است مگر آنکه
آن چیزی که واقع شده است در حال تقیه لازم داشته باشد محل آورده فعلی را بعد از تقیه که شستن
یا وضوی اختیاری است پس در این صورت اقوی وجوب اعاده است چنانکه گذشت در قسم اول از مبحث
ششم مفصلاً و اما اگر بعد از نماز بر طرف شود اشکالی در صحت نماز نیست و اگر بعد از وضو
و قبل از نماز بر طرف شود اقرب آنست که با آن وضو جایز است نماز کند و احوط آنست که اعاده کند

مقصد دوم در بیان غسلهائیست که رافع حدث اند و در این مقصد چند مبحث است مبحث اول در بیان
عدد این غسلهاست و عدد آن پنج است غسل حیض و استحاضه و نفاس و جنابت و مس میت
و نظر باینکه وضع این رساله در بیان احکامیست که مشترک است میان زنان و مردان و در بیان احکام احیا
لهذا سه غسل اول که مخصوص زنان است و غسل اموات ذکر در آن نمیشود مبحث دوم در بیان غسل جنابت است
و با آن وضو مشروع نیست بنا بر اقوی بخلاف باقی غسلها که وضو با آنها لازم است و جنابت بدو امر
حاصل میشود اول بیرون آمدن منی از موضع معتاد خواه در اصل خلقت معتاد باشد و خواه بسبب
عارضی برای آن شخص معتاد شده باشد و فرقی نیست ما بین آنکه در خواب بیرون آید یا در بیداری
و شرطست که یقین کند پس اگر مظنه کند که بیرون آمده یا آنکه چیزی بیرون آمده است و شک

داشته

داشته باشد که آن منی است در این صورت غسل لازم نیست مگر آنکه بعد از خروج منی و قبل از استبرا
ببول یا چیزی که قایم مقام بول است در وقت تعذر آن که آن عبارتست از مسح کردن از مقعد تا بیخ
ذکر و از آنجا تا سر حشفه و فشردن سر حشفه هر یکی سه مرتبه نزد بعید و شک کند در این که منیست
در این صورت غسل لازمست چنانکه انشاء الله تعالی بیان خواهد شد و احوط عدم قیام این استبرا است
مقام استبرا ببول و شرطست نیز که یقین کند باینکه منی از او بیرون آمده است پس مشتبه میان
دو شخص باشد بسبب آنکه رخت یا فرشی که بمنی آلوده شده مشترک باشد میان ایشان و هیچکدام
یقین نداشته که از او بیرون آمده است در این صورت بر هیچیک از ایشان غسل لازم نیست و بدانکه حقیقت
منی امر است معروف ما بین مردم و از جمله علامات منی آنست که با غلبه شهوت باشد و بشدت و تندی
بیرون آید از شخصی که صحیح المزاج است و از جمله نشانهایش آنست که بوی آن بوی شکوفه خرما یا مانند
و بدن را سستی روی دهد و ضعف در قوه غضبیه بهم رسد و چیزی از آن در رخت و مانند آن حاصل شود
دوم از دو امری که جنابت بآن حاصل شود وطی کردنست بشرطی که حشفه داخل شود هر چند انزال
نشود و فرقی نیست ما بین آنکه وطی در قبل زنی باشد یا در دبر آن یا در دبر کودکی یا دبر خنثی باشد
و فرقی نیست ما بین اینکه واطی و موطوء بالغ باشند یا بالغ نباشند یا مختلف باشند در بلوغ
و عدم بلوغ و آنکه موطوء زنده باشد یا مرده و اگر زنده ذکر میت را بر خود داخل کند اقوی آنست
که حکم جنابت جاری میشود پس هر یک از اینها که مذکور شد جنابت حاصل میشود اما غسل واجب

نمیباشد مگر بر مکلف خواه واطی باشد و خواه موطوء و اما غیر مکلف پس واجب میشود بر او بعد از آنکه
بحد تکلیف رسد بنابر اقوی خواه آنکه واطی باشد یا موطوء و شرط نیست که یقین داشته باشد
بوطی و بدخول حشفه و باشد که در یک از اینها غسل لازم نمیشود و اگر وطی بکند حیوانی خواه
از قبل و خواه از دبر اقوی آنست که غسل واجب نمیشود لکن احوط مبحث سیم در آنچه مشروطست
بغسل جنابت و بدون آن جایز نیست و آن چند امر است اول نماز است واجب باشد یا سنت
مگر نماز میت که با جنابت میتوان کرد و مثل نماز است طواف واجب و اجزاء منسیه نماز
که بعد از نماز قضا کرده میشود و سجود سهو اما سجود شکر و سجود تلاوت قرآن مشروط بطهارت
نمیباشد دوم روزه واجب است ادا باشد یا قضا و احوط الحاق مندوبست بواجب خواه ادا باشد
نیز یا قضا پس اگر شب جنب شود لازمست که پیش از طلوع صبح غسل کند تا آنکه دریابد
صبح را با طهارت اما اگر در میان روز محتلم شود ضرر ندارد و مبادرت بر او لازم نیست و احوط
آنست که مبادرت بغسل کند سیم رسانیدن چیزی از بدن است بنام خدا تعالی هرچند فاصه
معنای او نباشد یا بخط مصحف خواه دست باشد یا غیر آن از بدن چنانکه در روضه بیان شده
و حکم کرده در اینجا بحرمت مس نامهای محترم مثل نامهای پیغمبران و حضرات ائمه معصومین و فقه داده
لکن اقوی خلاف اوست خواه قصد تسمیهٔ آن اسامی را بکند یا نه چهارم درنگ کردن در مساجد
مشرفه است و جایز است گذر کردن بی آنکه درنگ کند در غیر مسجد الحرام که در مکه است و مسجد پیغمبر

که در مدینه است

که در مدینه است اما دخول در این دو مسجد حرامست هرچند درنگ نکند و این حکم ثابت است در غیر
مقداری که بعد از حیات پیغمبر زیاد بر آن دو مسجد شده و در آن قدر زیاده ثابت نیست حتی اگر
شخصی در میان یکی از این دو مسجد محتلم شود لازمست که تیمم بسازد از برای بیرون آمدن و بزودی
بیرون آید و اگر در آن دو مسجد آب موجود باشد پس اگر زمان غسل کردن کمتر باشد از زمان تیمم
یا از زمان بیرون آمدن اقوی آنست که غسل بکند و بعد از آن اگر خواهد بیرون بیاید و اگر زمان بیرون
آمدن کمتر باشد از زمان تیمم اقوی آنست که بیرون بیاید بدون تیمم و اما خانهٔ پیغمبر و ائمه در حال
حیات و حمامات ایشان مثل روضهای مشرفهٔ ایشان پس اقوی آنست که جایز است درنگ جنب و حائض در آنها
و احوط در همهٔ اینها ترک است از برای همه کس مگر از برای کسانی که اتباع و خدام ایشان بودند در حال
حیات ایشان پنجم چیزی در مسجد گذاشتن است اگر چه از بیرون بیندازد اما اگر چیزی از مسجد بر دارد
جایز است و احوط لاحق کردن روضهای مشرفه است بمساجد درین حکم ششم خواندن چیزی از سورهای
عزیمه است اگر چه یک کلمه باشد و آن چهار سوره است سورهٔ الم تنزیل و حم تنزیل و حم فصلت
والنجم و اقرأ و در چیزی که مشترکست مابین عزایم و غیر عزایم معتبر قصد است مبحث چهارم در بیان کیفیت
غسل است بدانکه کسی که خواهد که طهارت او باقی باشد و بدن و رخت او پاک ماند لازمست
بر او که پیش از غسل جنابت استبرا کند هرگاه جنابت او بانزال باشد ببول کردن پس هرگاه قبل
از غسل بول نکند یا امکان بول کردن و رطوبت مشتبهه بعد از او بیرون آید حکم منی را

دارد در نجاست و در وجوب غسل کردن بعد از آن و اگر بول کردن ممکن نباشد اکتفا میکند با ستبرا
که از بول بعمل می‌آورد بکیفیتی که سابقاً مذکور شد بنا بر اقوی لکن احوط آنست که کفایت نمیکند
و اکتفا میکند که نشستن زمانی که یقین بکند بر عدم بقای چیزی از منی در مجری و اگر نماز بکند
بعد از غسل و قبل از استبرا پیش از آنکه رطوبت بیرون آید نماز او صحیح است و بیرون آمدن
رطوبت بمنزله جنابت تازه است و هرگاه بعد از غسل بول کند اما استبرا از بول بنحوی که گذشت
در احکام وضو نکند و نکرده نیز مدتی که قطع بقا محل بهم برساند در آن مدت در این صورت
اگر رطوبت مشتبهی از او بیرون آید حکم بول را دارد در نجاست و در وجوب وضو و موجب
غسل نیست و لازم است نیز پیش از غسل که بدن خود را از نجاست پاک کند تا اینکه جاری
شود آب غسل بر محلی که پاک باشد و احوط آنست که پیش از شروع بغسل بدن خود را نیز
و بعد از آن نیت غسل کند و نیت را مقارن با شستن سر کند و سر را تمام تا پایین گردن
بشوید و لازمست که آب را بر تمام آن روان سازد بهر طریق که باشد و احتیاج بدست مالیدن
و با نگشتان فشاردن نیست و لازمست که آب را نیز بر موها رساند و کافی نیست شستن
موها از بیرون و بعد از شستن تمام سر جانب راست را بشوید از سر شانه تا پایها نیز
که تمام نصف بدن را بشوید و بعد از آن جانب چپ را بشوید بطریق جانب راست و اولی بلکه
احوط است که عورتین را با هر یک از دو جانب بشوید با آنکه بشوید او را بعد از تمام کردن

طرف راست حال گویی که ابتدا کننده باشد بغسل جانب راست آن و لازم در شستن هر عضو آنست
که آب را بتمام آنها جاری سازد خواه آنکه بیکمرتبه آب ریختن باشد یا بچند مرتبه و افضل آنست
که هر عضو را سه مرتبه بشوید بنحوی که در هر مرتبه تمام آن عضو شسته شود و آنچه مذکور شد
کیفیت غسل ترتیبی است و آن افضل از غسل ارتماسی است و از جمله ترتیب آنست که اول سر را
یکمرتبه بآب فرو برد و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را و جایز است که بعضی را
بفرو بردن بآب بشوید و بعضی را بآب ریختن با آنکه سه مرتبه تمام بدن خود را بآب فرو برد
و بهر مرتبه نیت شستن عضوی از سه عضو را بترتیب کند و زیاده بر هر عضو را در هر مرتبه بیرون
از غسل بداند اما ارتماسی بنا بر اقوی پس عبارتست از احاطه آب و استیعاب آن تمام بدن شخص
بیکدفعه عرفی و لازم نیست اقتران به نیت بآن بلکه مخیر است میان اینکه نیت کند در نزد
ملاقات کردن اول جزء از بدن آب را تا بالی باقی اجزاء بدن در دخول در آب و میان اینکه نیت کند
در حال بودن در زیر آب و احوط آنست که نیت را مقارن میکند برسیدن اول جزء از بدن
بآب و مستمر بدارد آنرا تا آن وقتی که آب تمام بدن او را بگیرد و داخل شود در آب دفعةً نه بتدریج
بجهتی که عرفاً بگویند که دفعةً داخل شد و بتدریج داخل شد بحث در بیان شرایط غسل است
و آنها چند امر است اول اول نیت کردنست مقارن یا شستن سر در غسل ترتیبی و مقارن
ملاقات اول جزء از بدن مر آب را یا در حال بودن در زیر آب در غسل ارتماسی چنانچه بیان کردیم و کیفیت

نیت وحکم نیت ختنه کردن بدن ومثل آن ونیت قطع کردن وغیر آن نیز چنین است که در وضو گذشت
دوم مباشرت است باینکه خود افعال غسل را بجا آورد پس اگر دیگری او را غسل دهد یا شریک او در غسل
باشد غسل او باطل است در حال اختیار سیم آنکه آب غسل مباح باشد نه غصبی واین شرط نیست
مکلفی است که عالم بغصبیت آن باشد اما اگر جاهل باشد وبعد از غسل ظاهر شود که آن آب غصبی
بوده غسل او صحیح است وباید که نیز آب مطلق وطاهر باشد خواه عالم باشد وخواه جاهل پس اگر
کسی که از روی جهل بآب مضاف یا بنجس غسل کند غسل او باطل است وهمچنین شرط است مباح بودن ظرف
آب ومکان خود وجای ریختن آب بد شرط نیست در صحت غسل عدم منافی آن یا چیزی که خدا تعالے
بر او واجب کرده است واحوط رعایت این است چهارم مراعات ترتیب است در غسل ترتیبی باینکه
اول تمام سر را بشوید وشروع نکند بشستن جانب راست مگر بعد از آنکه از شستن تمام سر فارغ
شده باشد پس شروع نکند بشستن جانب چپ مگر بعد از آنکه از شستن جانب راست فارغ شده
باشد واگر شروع کند بعضو لاحق قبل از آنکه تا تمام رساند عضو سابق را هر چند بقدر سر موئی از آن
باقی مانده باشد واجب است که برگردد وعضو سابق را تمام کند وبعد از آن عضو لاحق را از سر گیرد
وفرقی نیست در این حکم میانه آنکه این از روی عمد باشد یا از روی سهو ودر غسل ارتماسی مراعات
ترتیب نمی باشد بلکه مدار در صحت او بر آنست که تمامه در زیر آب در آید از زمانی که دفعه
عرفی بهم رسانیدن کرده باشد وهمچنین ترتیبی نیست در اجزای هر یک از سه عضو در غسل ترتیبی

بما

پس اگر بشوید یا بین عضو را قبل از بالای آن فرقی نداد وواجب نیست رعایت متابعت در اعضا
پس اگر عضو را صبح بشوید وعضو دیگر را بشام بشوید غسل او صحیح است ودغدغه از حیث فصل کردن
یا خشک شدن عضو سابق نداد ششم آنست که آب را بجمیع بدن رساند واکتفا بشستن مو نکند
بلکه شستن موی لازم نیست هر چند که شستن آن احوط است وآنچه مانع از رسیدن آب باشد
اگر رسیدن آب موقوف باشد بر ازالهٔ آن ازاله کند آنرا واگر حرکت دادن آن کافی است در رسیدن
آب بجمیع حرکت میدهد آنرا هفتم آنکه مانع از استعمال نداشته باشد از مرض وما شد آن چنانکه
در وضو بیان شد هشتم در بیان غسل اضطراریست ومذکور شد حکم وضوی تقیه ووضوی صاحب
جبیره وحکم کسی که عاجز از مباشرت افعال باشد وحکم غسل در این امور مانند وضو است او
با احتیاط برای صاحب جبیره آنست که جمع کند ما بین غسل وتیمم مقصد سیم در بیان غسل مس میت
ودر آن چند مباحث است مبحث اول در بیان سبب آنست بدانکه سبب این غسل رسیدن
جزئی از بدن است بجزئی از بدن میت آدمی هر جزو که باشد بشرط آنکه او را غسل نداده باشند
ونه چیزی دیگر که بمنزلهٔ غسل است پس اگر بدن کسی ببدن شهیدی برسد که شهادت او بمنزلهٔ
غسل اوست یا ببدن کسیکه قبل از آنکه او را بدار کشند یا حد شرعی زنند غسل شرعی کرده باشند
ودر این چند صورت غسل واجب نیست واحوط آنست که غسل کند واقوی لزوم غسل است در صورتی
که مس بکند ببدن میتی که بسبب عدم تمکن از آب او را تیمم داده باشند وهرگاه مس میت

بعد از غسل کند چیزی بر او نیست و اگر در اثنای غسل کند غسل بر او لازم است چنانکه قبل از غسل
لازم است و شرط است نیز که میت سرد شده باشد پس اگر مس کند او را در حالی که گرمی بدن او باقی
باشد غسل بر او واجب نباشد پس اگر آن هر دو عضو که بهم رسید خشک باشند نه غسل لازم است
و نه غسل و اگر رطوبتی در یکی آن دو عضو باشد لازم است غسل آن عضو که ملاقی میت کرده چنانکه
هرگاه بدن او به میت حیوانی رسد پس با رطوبت عضوی که رسیده است میشوید با پوست چیزی
بر او نیست و شرط است نیز که آن دو عضو که بهم رسند غیر شعر باشند پس اگر یکی از آن دو شعر باشند
احوط آن است که غسل کند و واجب نیست بنا بر قول اقوی و ماعدای شعر از اجزایی که حس ندارد
مثل ناخن و غیره حکم آن حکم اجزایی است که حس دارد در وجوب غسل اعم از اینکه مس با او واقع شود
یا بدو و هرگاه برسد بدن او ببعضی از میت که جدا شده است از آن پس اگر پارچه که جدا شده
گوشت و استخوان است غسل لازم است هرگاه استخوان خالی از گوشت باشد پس اگر چه اقوی عدم وجوب
غسل است لکن احوط وجوب است و اگر گوشت بی استخوان باشد غسل واجب نیست لکن نجس است
و چیزی که با رطوبت با او رسد باید شست و بچه که سقط شود بیش از دمیدن روح با او احوط
الحاق کردن او است بپارچه گوشتی که در او استخوانی باشد در حکمی که مذکور شد اگر چه اقوی
آن است که طاهر است و مس او غسل واجب نمیشود و حکم جزوی که از بدن زنده جدا شود حکم اجزاء
که از بدن میت جدا شده است مگر حصص دندان که اگر زنده جدا شود غسل در مس آن نیست

واگر بدن

و اگر بدن کسی برخت میت رسد غسل بر او واجب نمیشود هر چند که در آن رخت رطوبتی از میت باشد
مانند عرق و غیر آن و بدانکه مس میت حدثیست مثل حدث اصغر و هر چیز که مشروط است بوضو
نیز مشروط بغسل مس میت **مبحث دوم** در کیفیت این غسل است بدانکه این غسل و باقی اغسال مثل غسل جنابت
در کیفیت و در جمیع هر یک از ترتیب و ارتماس در او و تفاوتی که ما بین غسل جنابت و باقی
اغسال آن است که با غسل جنابت وضو نمیباشد و ما باقی اغسال وضو باید ساخت **مبحث سیم** در شرایط این
غسل است و شرایط آن از مباح بودن آب و مطلق بودن او و پاک بودن او و غیر اینها مانند شرایط
غسل جنابت است که مذکور شد و فرقی نیست میان آنها مگر اینکه نیت میکند در این غسل رفع حدث
مس میت را و در غسل جنابت رفع حدث جنابت را نیت میکند **مقصد چهارم** در بیان احکام تیمم و در آن
چند مبحث است **مبحث اول** در بیان چیزهایی که مشروط است بتیمم بدانکه تیمم در حال ضرورت بدل
از وضو و غسل که رافع حدث اند پس هر چیزی که مشروط است بوضو و غسل مشروط نیز بتیمم
در حال ضرورت بتفصیلی که مذکور شد و اقوی بدلیت تیمم است نیز از وضو و غسل که رافع حدث
نیست **مبحث دوم** در کیفیت تیمم است و کیفیتش آن است که بزند هر دو کف دست خود را بر زمین
یکدفعه بدون تقدم احدهما و تأخر دیگری در زدن هر چند که متصل بیکدیگر نباشند بلکه
جدا باشند از هم در وقت زدن بر زمین و بعد از آن مسح کند هر دو یکدفعه بدون تقدم احدهما
و تأخر دیگری در اصل سطح پیشانی از رستنگاه موی سر تا طرف بالای بینی بلکه شرط نیست اینکه یکدفعه

کذارده شوند بر پیشانی بلکه هر دو متعاقب باشند در وضع و زدن و بعد از آنکه متعاقب نشیند
در مسح اکر چه احوط چنانکه شرط نیست اجتماع و اتصال آنها بیکدیکر بلکه هر دو را از یکدیکر منفرد
و جدا باشند نیز ضرر ندارد و بعد از آن مسح کند بکف دست چپ تمام پشت دست راست را
از آنچه باطن دست در وقت مسح بان میرسد پس لازمست مباشر انکشتان و بعد از آن مسح کند بکف
دست راست تمام پشت کف دست چپ را بهمان طریق که مذکور شد و در تیمم بدل وضو یک ضربت
کافیست و اما در تیمم بدل غسل دو مرتبه دست را بر زمین زند مرتبه اول برای مسح رو و مرتبه
دوم برای مسح دستها و نهایت احتیاط در هر دو آنست که از برای هر یک دو تیمم بسازد یک تیمم
بیک ضربتی و یک تیمم دو ضربتی یک ضربت از برای رو و ضربت دیکر از برای مسح دستها و اکر یکنوبت
دست بر خاک زند و مسح رو و دو دست بکند و نوبت دیکر دست بر خاک زند و مسح هر دو دست
کند عمل با احتیاط نیز کرده است و اقرب باو در احتیاط از جهت محافظت موالات یکبار زدن از برای رو
و یکبار زدن از برای دستها در هر یکی از دو تیمم و احتیاط کرده باینکه معین بکند که در حال دست
بر زمین زدن که از برای کدام عضو است ضعیف است تنبیه در بیان شرایط تیمم است
و آن چند امر است اول اول نیتست و لازمست در نیت همچنین آنکه کذشت معین کردن
آن عمل و از تعیین علت نیت بدلیت کردن تیمم از وضو و غسل بنا بر اقوی و کیفیت لازمست
در نیت و قصد اخلاص و تقرب بخدا بان عمل و در آنجا بدل قصد رفع حدث قصد میکند مباحی

نمازرا

نماز را یا غیر نماز از چیزهای که مشروطست به تیمم دوم آنکه خود افعال تیمم را بجا آورد مکر آنکه عاجز باشد
که در این صورت دیکری او را تیمم میدهد و اقوی آنست که با تمکن نایب دست او را که عاجز است
بر خاک زند و دو عضو او کشنده به دست خود شرا که نایب است و اکر بدلی احراز رضی نشود باید او را اجرت
داد اکر ضرر بحال او نرساند اکر چه مراتب از قیمت و اجرت متعارفه او مراتب زیاده باشد سیم مراعات
ترتیب است باینکه مقدم دارد دست بر زمین زدن را بر مسح پیشانی و مسح پیشانی را بر مسح پشت کف
دست راست و مسح پشت کف دست راست را بر مسح پشت کف دست چپ پس اکر اخلال کند بترتیب
از سابق لازمست که بر کردد و آنرا اول مسح کند و بعد از آن تمام عضو لاحق را مسح کند چهارم موالات است
یعنی که در وضو ملخص شد خصوص در تیمم بدل از وضو بنا بر وجهی که قوت دارد و اقوی مراعات موالات
عرفیست در هر یک از دو تیمم باین معنی که آن افعال را یکی یکی بجا آورد بی آنکه فاصله عرفی در میانه
آنها واقع شود پنجم رسانیدن بشره دست است به بشره رو و دستها پس اکر حایلی در ماسح یا ممسوح
باشد باید ازاله کند و اکر متعذر باشد با حایل مسح کند ششم آنست که آب از برای آن
متعذر باشد یا متعسر و بیم آن داشته باشد که اکر تیمم نکند و تاخیر بیندازد او را وقت
فرایض بکذرد و سبب تعذر آب یا آنست که یقین دارد نبودن آب یا عاجز بودن او است از تحصیل
کردن آن یا از دادن قیمت آن بصاحبش یا اینست که قیمت آنرا داشته باشد اما ضرر بحال او
رساند یا آنست که آب باشد اما در استعمال آن بیم ضرر ترسناکی باشد یا آنکه مریض باشد

و از استعمال آب بیم آن داشته باشد که دیر آن مرض به شود یا آنکه احتیاج داشته باشد بآن
آب برای دفع تشنگی از خود یا از نفس محترمه بحیثیتی که هرگاه استعمال کند آب را بیم هلاک یا ضرر
باشد بر خود و یا بر نفس محترمه دیگر و یا مانند آن چیزها که مذکور شد **مقصد** آنکه آنچه
با آن تیمم میکنند زمین باشد و شرط نیست اینکه خاک باشد تا اینکه بدست بچسبد بنا بر
اقوی و باید که پاک باشد و مباح باشد اما شرط مباح بودن مکان متیمم و مکان خاک تیمم نیکوست
بحث داخل شدن وقت عملیست که از برای آن تیمم میکند پس اگر تیمم میکند قبل از آنکه
وقت آن عمل داخل شود تیمم او باطلست اما اگر از برای نمازی که وقت او داخل شده تیمم کند
و بر آن تیمم باقی باشد و بحیثیتی باشد که بیافتن آب شکسته نشود تا آنکه وقت نماز دیگر داخل شود
در این صورت جایز است که اول وقت با آن تیمم نماز کند و کسی که دانسته باشد که آب در مکانی
یافت میشود خواه دور باشد و خواه نزدیک آن و قادر بر تحصیل آن باشد پیش از اینکه وقت
فوت شود لازمست بر او که طلب کند و اگر نمیداند که در آن مکانی که طلب و تحصیل آب
از آن ممکنست آب هست یا نه لازمست بر او که طلب آب کند در راه بقدر مسافت یک تیر کمان
انداختن از جانب پیش روی خود که براه میرود و همین قدر از جانب راست خود و همین قدر از جانب
چپ خود اگر آن زمین زمین سخت و ناهموار باشد که در آن کوهها یا درختها مثلاً باشد
و اگر زمین هموار باشد بقدر مسافت دو تیر کمان انداختن از هر جهتی از آن سه جهت طلب کند

بنحوی که مطلع شود بخالی بودن آن جانب از آب و اگر اطلاع بجهت تنگی وقت نیز نداشته باشد
لازمست که در آن جهت نیز طلب آن نماید و اولی بلکه احوط آنست که در آن جهاتی که طلب آب میکند
بطریق استنابه طلب کند یا بنحوی که در جمیع آنچه در آن جهات و ما بین آن جهاتست بگردد تا آنکه
بتمام آن حدود بسر رساند و اگر یقین بهم رساند که آب تا آخر وقت یافت نخواهد شد جایز است که
تیمم در اول وقت کند بنا بر وجهی که قوت دارد و احوط برای هر کس که تیمم بر او لازمست آنکه
تیمم را آخر وقت بکند خواه لزوم تیمم بر او بجهت عجز از آب باشد یا بجهت ناخوشی باشد یا بجهت غیر
اینها باشد و اگر تیمم کند برای قضای نماز واجب یا برای نماز سنت جایز است که با آن تیمم
نماز واجب در اول وقتش گذارد بدانکه جنب را لازمست که یک تیمم بدل از غسل کند و اگر
بعد از آن حدثی از او واقع شود یا متمکن از استعمال آب شود زمانی که وسعت غسل کردن در آن تمام
داشته باشد و غسل نکند تیمم او شکسته میشود و لازمست بر او که اعاده تیمم بدل از غسل کند
و تیممی بدل از وضو بر او نمی باشد اما غیر جنب از آنکسانی که غسل بر ایشان لازمست دو نوبت
تیمم میکنند یک نوبت تیمم بدل از وضو میکنند و یک نوبت بدل از غسل و اگر بعد از آن حدثی
از او واقع شود دو تیمم را نیز میکند و اگر حدثی در اثنای تیمم واقع شود تیمم را از سر گیرد
و اگر در اثنای غسل جنابت حدثی از او واقع شود پس اقوی عدم لزوم اعاده است و بعد از اتمام
غسل وضو از برای او لازمست اگر چه احوط اعاده غسل است و اگر احتیاط کند در باقی اغسال که رافع

حدث اند ما بتکلیف غسل را از سر گیرد خالی از وجهی نیست **مقصد** در بیان احکام نجاسات است و آن
چند مبحث است **مبحث اول** در تعداد نجاسات بدانکه نجاسات ده چیز است **اول و دوم** بول و غایط آ
بشرط آنکه هر دو از حیوانی باشد که گوشت او حرام باشد و خون جهنده داشته باشد
و اما آن حیوانی که خون جهنده نداشته باشد بلکه خون او بطریق ترشح بیرون آید بول و فضله
او پاک است و فرقی نیست در حیوانی حرام گوشت ما بین اینکه گوشت او در اصل خلقت
حرام باشد مثل روباه و خرگوش و مانند آن یا آنکه بسبب امری که عارض شده گوشت او حرام
شده باشد مثل حیوانی جلال و آن حیوانیست که غذای او فضله آدمی بوده باشد چنانکه
بعد از این مذکور خواهد شد و مثل حیوانی که آدمی او را وطی کرده باشد خواه از قسم طیور
باشد و خواه از غیر آن و هر حیوانی که گوشت او حلال است بول و سرگین او نیز پاک است
چه معتاد باشد خوردن گوشت آن مثل گاو و گوسفند یا معتاد نباشد مثل اسب و الاغ
و استر **سیم و چهارم** منی و خون است از هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد و مستثنی است
از خون آنچه که بعد از ذبح شرعی حیوان حلال گوشت در اعضائی که حلال است باقی مانده نه
که حرام است مثل سپرز و مانند آن پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون محل ذبح در شکم
الحیوان بماند و از خونی که ریخته شود از محل ذبح باو نرسد طاهر است خواه خون متصل
بگوشت باشد یا آنکه منفصل باشد و احوط اجتناب است از آن حلال مادامیکه از خبائث

نمرده نشود و اگر داخل در خبائث باشد از این جهت حرامست **پنجم** شراب فقاعست و هر چه
در اصل روان باشد از چیزهای مست کننده و آب انگور هر گاه غلیان و شدت کند و ثلث آن کم
نشده باشد اما عصیر خرما و مویز ظاهر آنست که پاک است و رعایت احتیاط اولیست **ششم** کافر است
و از جمله او است کسی که منکر خدا و وحدت خدا باشد و کسی که شریک برای خدا قرار دهد و کسی که غالی
باشد باینکه اعتقاد خدائی نسبت بحضرت امیر المؤمنین و غیر او از ائمه علیهم السلام داشته باشد
و کسی که اعتقاد تجسیم بودن خدای تعالی کند و او را حقیقة جسم داند و کسی که خدا را بر وجه حقیقت
شبیه بمخلوق داشته باشد و کسی که منکر نبوت پیغمبر کرده باشد مثل اهل کتاب و مانند اینها
و کسی که شک کند در او و کسی که منکر معاد باشد یا شک داشته باشد در او و کسی که بغض
و کینه اهل بیت علیهم السلام داشته باشد و کسی که حرف ناسزا نسبت بخدای تعالی بگوید یا نسبت
بحضرت پیغمبر یا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بگوید یا نسبت بجناب فاطمه زهرا یا یکی از ائمه معصومین علیهم
و کسی که انکار کند چیزی را از ضروریات دین مثل ماه مبارک رمضان و نمازهای شبانه روزی و زکاة
مالیات و مانند آن و کسی که هتک حرمت اسلام کند مثل کسی که در کعبه یا بر مصحف بول کند
بقصد اهانت و استخفاف بآنها **هفتم و هشتم** سگ و خوک است که بری باشد اما سگ آبی و خوک آبی طاهرند
و حیوانی که از سگ بری و خوک بری بهم رسد یا از یکی از اینها و حیوان دیگر بهم رسد و نام
سگ و خوک بر آن حیوان که بهم رسیده اطلاق نشود عرفا آن حیوان طاهر است و احوط اجتناب

که اجتناب از آن کنند و بدانکه جمیع اجزای کافر و دو برادرش که سگ و خوک باشد نجس است هر چند
که بی حس باشد مثل مو و ناخن و سم و مانند آن نهم میته هر حیوانیست که در حال حیات خون
جهنده داشته باشد پس اگر نجس العین باشد جمیع اجزای او نجس است و اگر طاهر العین باشد
جمیع اجزای آن نجس است مگر آن جزوی که حس ندارد که آن طاهر است مثل مو و ناخن و سم و امثال اینها
و هر جزوی که از حیوان زنده بریده باشد و آن حیوان خون جهنده داشته باشد و آن جزو از اجزائی
باشد که حلول کرده باشد در او روح بالاصاله نیز نجس است مگر آن جزو صغیری که از بدن آدمی
یا حیوان طاهر العین جدا شود و اطلاق نشود بر او که پاره حیوانست در این صورت آن جزو
طاهر است دهم عرق جنب است که جنابت او از حرام باشد مثل زنا و مانند آن و اگر حرمت
آن بسبب امر عارض باشد مثل وطی زنی که حیض یا نفاس داشته باشد در نجاست
عرق آن اشکالی هست و حق آنست که نجس نیست و فرقی نیست ما بین آن عرقی که در حال
جنابت بهم رسد یا بعد از جنابت و قبل از غسل و باقی رطوبتی باشد و مثل آب دهن و مانند آن
نجس نیست اما عرق حیوان جلال از شتر و غیر آن اقوی آنست که نجس است و مراد بجلال حیوانیست
که غذای او فضله آدمی باشد بحیثیتی که گوشت او از آن بروید و استخوانش از آن ببندد
محکم شود و اگر غذای او نجاستی باشد غیر از فضله آدمی اقوی آنست که حکم جلال بر او ثابت
نمیشود هر چند که شوب آن خالی از وجهی نیست مبحث دویم در بیان احکام سؤرهاست بدانکه

سؤر هر حیوانی تابع آن حیوانست در طهارت و نجاست پس سؤر هر حیوانی که غیر از کافر و دو برادرش
طاهر است مانند سؤر موش و روباه و خرگوش و غیر آن و طاهر است نیز لعاب دهن آنها و عرق و باقی
رطوبتهائی که از ایشان بهم رسد پس شیر دختر طاهر است مبحث سیم در بیان طریق حکم کردن بنجاست یعنی آنکه
بچه طریق معرفت بنجس بودن چیزی بهم میرسد بدانکه حکم بنجس بودن چیزی نمیشود مگر آنکه یقین
عادی بهم رسد باینکه این چیز نجس است یا آنکه کسی که آن چیز در دست اوست و صاحب ید است خبر
دهد بنجاست آن یا آنکه دو مرد عادل شهادت بنجاست آن دهند یا یک مرد عادل خبر دهد بنجاست
آن و از جهت ظنی حاصل شود بنجاست هر چند که در دست او نباشد بنا بر وجهی که قوت دارد و نجاست
ثابت بظن ثابت نمیشود مگر در آبی که جمع میشود از غساله حمام که یقین بنجاست آن نباشد
بلکه مظنون باشد که نجس است پس در این صورت حکم کردن بطهارت آن اشکال دارد و اقوی آنست
که طاهر است مگر در رطوبت مشکوکه که قبل از استبرا بیرون آید چنانکه سابقا مذکور شد و فرقی نیست
در عدم اعتبار ظن و شک میانه اشیائی که در اصل سبب نجاست و اشیائی که در نجس بودن
آنچه باو رسیده است و هیچیک اعتبار ندارد مقصد ششم در بیان احکام مطهرات یعنی چیزهای
که پاک کننده اند و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان عدد آنهاست و آنها چند قسم اند اول
آب است بشرط آنکه آب مطلق باشد و آن عبارتست از آبی که در عرف و عادت آنرا آب گویند
بی آنکه قیدی باو باشد اما آب مضاف و آن آبیست که با قید او را آب گویند مثل گلاب

وصفتی که عرف بیابد و مانند آن و وضو و غسل با آب صحیح نیست و پاک کننده از نجاست نیز
نیست و فرقی نیست در آب مطلق مابین آب دریا و غیر آن و نه مابین آبی که بطریق ترشح از زمین
جوشد و آبی که از زمین روان گردد و هرگاه در آب چیز پاکی بیفتد و با او مخلوط شود اگر در عرف
و عادت باز آن را آب میگویند هم پاک است و هم پاک کننده است و اگر آن را آب نمیگویند حکم آب
مضاف دارد و اگر شک کند در این که آب بر او اطلاق میشود یا نه نیز حکم آب مضاف دارد
بنابر وجهی که قوت دارد و هرگاه مشتبه شد احتمال غلبه ممتزج و بقا اسم آن و صدق آن عرفاً
باشد و الا حکم میشود ببقا ما نبود و مطهر نبودن آن پس حکم آب مطلق معلوم دارد در این قسمت
دوم آفتاب است و آفتاب پاک میکند زمین را و آنچه که بر زمین اتصال دارد از گچ و سنگ و امثال
و غیر و مانند آن و همچنین پاک میکند دیوارها و درختها و بناها را و هر چیز قابل نقل و تحویل
نباشد بسبب عدم امکان نقل آن یا بسبب صعوبت و دشواری آن و نیز پاک میکند
حصیر و بوریا بنا بر اینکه فرش کرده باشند و نجس شود پس هرگاه چیزی از این چیزها که مذکور
شد نجس شود و رطوبت داشته باشد و آفتاب بر آن بتابد تا آن را خشک کند آنچیز
طاهر است و اگر خشک شده باشد آن را باید تر کند تا آفتاب آن را خشک کند و پاک کند
و اگر بچیزی غیر از آفتاب خشک شود یا آنکه با آفتاب و غیر آفتاب با هم خشک شود بجهتی
که نمیگویند آفتاب آن را خشک کرده در این صورت پاک نمیشود و همچنین اگر شک کند در آنکه

یا آفتاب

یا آفتاب خشک شده یا بغیر آفتاب حکم بطهارت آن نمیشود اما حقه و ظروفی که قابل نقلند با آفتاب پاک
نمیشوند سیم زمین است هرگاه پاک و خشک باشد یا نه باشد بجهتی که حاصل نشود از تری آن تعدی
عرفاً و اگر رطوبت آن باین حد برسد اولی آنست که پاک نمیکند و آن پاک میکند هر چه معتاد شده
که در وقت راه رفتن بزمین برسد از کف پا و زیر کفش و نعل و موزه و مانند آن از آنچه که بپا میکنند
و همچنین است بنابر اقوی قبقابی که نعل چوبی باشد و چوبی که برای پای بریده میگذارند اگرچه احوط
عدم آنست اما اسفل چوب دستی پس ظاهر این است که بزمین پاک نمیشود و طریق پاک کردن بر زمین
آنست که پای خود در زمین راه رود یا بر زمین بمالد تا آنکه نجاست بر طرف شود چهارم کم شدن دو ثلث است
پس بدرستیکه او مطهر آب عصیر است خواه کم شدن دو ثلث باتش باشد یا با آفتاب یا با هر دو با هم باشد
و این پاک میکند نجاست یا قبل و اگر بغیر اینها کم شود یا غلیان احوط اجتناب کردن است از آن و اگر دو ثلث
آن کم شود بعد غلیان مثل و زیاد یادها اشکالی هست در او پنجم زوال تغیر است که بسبب نجاست
در آب بهم رسد و بزوال آن پاک میشود هرگاه آن آب ماده داشته باشد و متصل بآن باشد مثل
آب جاری و آب چاه و آب حمام و مانند آن هرگاه متصل بماده باشد و تغیر او زائل شود و اگر
شک کند در آبی که آیا ماده دارد یا نه بنا میگذارد بر عدم ماده و هرگاه سابقاً اتصال بماده
داشته باشد و شک کند در اینکه منقطع شده یا نه بنا میگذارد بر این که منقطع نشده است
اگر آن ماده آناً فآناً متجدد شود که اگر این چنین باشد اشکالی هست در حکم ببقا آن ماده

و پاک کردن آن آب چیز دیگر را **ششم** کشیدن آب است مثل اینکه آب چاه متغیر بنجاست شود
و بر طرف نشود تغیر آن مگر بکشیدن تمام آب پس چون تمام آن چاه را بکشند آن چاه پاک میشود
اگر حاصل نشود از برای او مطهر دیگر بعد از کشیدن تمام آب مثل اینکه از ماده آب بیاید و بنا بر
مشهور ما بین مجتهدین که آب چاه بملاقات نجاست نجس میشد چون اعتدای که در شرع
معین است از برای هر چیزی از چاه کشیده شود پاک میشود و داخل در این قسم است **هفتم** بیرون آمدن
خون حیوان حلال گوشت است از محل ذبح در وقت ذبح که سبب پاک بودن خونیست که در بقیه
اعضای حیوان ذبح شده او ماند و اگر آن خون بیرون نیاید همه خون او نجس است اما خونی که از حیوان حرام گوشت
بعد از ذبح در سایر اعضای او باقی میماند و خونی که از حیوان حلال گوشت در اعضای غیر خوردنی
او باقی میماند پس در این خون اشکالی هست و قوی نجاست اوست در اول و طهارتست در ثانی
هشتم اسلامست که چون کافر اسلام آورد از نجاست پاک میشود **نهم** الآلات استنجاست که آنها
پاک میکنند از غایط چنانکه مذکور شد **دهم** بر طرف شدن عین نجاستست از بواطن چون میان
دهن و بینی و گوش پس بمجرد بر طرف شدن عین نجاست از آنها پاک میشوند و اگر برسد ظاهر
باطن بنجاست در باطن و آن رطوبت بیرون آید و آلوده بنجاست نباشد آن رطوبت پاک است
و همچنین هرگاه چیز پاکی از بیرون داخل بباطن شود و در آنجا ملاقات نجاست کند و بیرون آید بی آلودگی
نجس نشود هر چند که احوط اجتناب کردنست از این اما اگر چیز نجس بباطن برود و بیرون آید

یا آنکه

یا آنکه چیز پاکی بباطن رسد و آلوده بنجاست بیرون آید البته نجس است **یازدهم** بر طرف شدن عین نجاست است
از حیوانات خواه از نظر غایب شوند و خواه نشوند یا از نظر غایب شدن نسبت بانسان نیز شرط است مگر آنکه
عالم باشند و احتمال تطهیر قائم باشد و قول باینکه مجرد غیبت کافیست در حکم بطهارت با احتمال تطهیر
خواه عالم باشد و خواه نباشد قوتی دارد **[illegible]** استحاله است یعنی آنکه صورت و نام آن چیز نجس
متغیر شود و بچیزی دیگر غیر آن چیزها نجس مبدل گردد مثل آنکه نطفه حیوان شود و شراب سرکه
گردد و سگ در نمکزار افتد و نمک شود و فضله کرم یا خاکستر یا دود و مانند آن گردد و فرقی نیست
ما بین آنکه استحاله بعلاج کرده شود و یا بدون آن پس سرکه در آن هر دو صورت آن چیز نجس را
و ظرف و مکان او را هرگاه تمام او استحاله شود بچیزی که باقی نماند از او هیچ چیز پاک میکند و اما
تغییر هیمه نجس بزغال و گل بسفال و عصیر بشیره و گندم بآرد یا بخمیر یا بنان و مانند اینها داخل
در استحاله نیست و موجب طهارت نمیشود **سیزدهم** انتقالست یعنی آنکه نجس از جائی بجای دیگر نقل
کند مثل آنکه خون آدمی و مانند آن بشکم پشه یا غیر آن از حیوانی که خون جهنده ندارد برود
پس آن خون باین سبب پاک میشود **چهاردهم** استبراء حیوان جلال از حیوان حلال گوشت است یعنی که جلال
کنند او را از صدق اسم جلال بر او عرفاً از جهت منع از نجاست خوردن و این استبرا بنحو مذکور
طاهر میگردد بول و سرگین او اگر نجس بوده قبل از استبرا و استبرای شتر در مدت چهل روز
میشود و گاو در بیست روز و چهل روز احوط است و گوسفند ده روز و بط که هفت روز

دریغ خانگی در سه روز احوط آنست که بعد از تمام کردن عده مذکور در هر هفته جمع بیاورد و عرق شود

نیز اگر تمام حلال بود کفته شود استبرا بعمل آمده است و پاکست و الا فلا **ششم** انتقالست چون

کافر اسلام آورد و خود بخود پاک میشود و رطوبتها که با وی اتصال دارد نیز اقوی آنست که پاک

میشود **هفتم** انفصال آب غساله است از مغسول از نجاست پس باید دانست که آن مطهر رطوبتی است

که باقی میماند در آن مغسول **هشتم** استعمالست پس باید دانست که طاهر میشود مباشرت چون ساییدن

شیرهٔ انگور و کسی که آنجا و جوانب شیره و محل عصیر بعد از آنکه عصیر شیره شود و جا پاک میشود

و اوطدرخت و بدن مباشر آنجا و عصیر و کسی که مباشر غسل داد میت میباشد یعنی از دست

که باین مباشر غسل میشود تا تمام غسل حکم نجاست است **نوزدهم** تبعیت است پس باید دانست که مثل طفلها

کفار پاک میشوند بتبعیت پدر و مادر و هر گاه هر دو یا یکی از ایشان مسلمان شود بتبعیت کسی که اسیر نماید

مانند میشود هر گاه مسلمان شود **بیستم** تیمم دادن میتست پس باید دانست که هر گاه غسل دادن ان

ممکن نباشد بتیمم پاک میشود بنابر وجهی لکن اقوی آنست که بتیمم پاک نمیشود **بیست و یکم** وقوع

زناست مابین مرد کافر و زن کافر که باعث پاکی طفل است که از آن زنا بعمل می آید بر وجهی لکن

اقوی عدم آنست **مبحث** در بیان احکام آبهاست بدانکه آب دو قسم است آب مطلق و آن

آبیست که اطلاق میشود آب بر آن عرفاً یعنی اضافه بشیء دیگر و آب مضاف و آن بعکس آب

مطلق است مثل گلاب و آب کاسنی و امثال آنها اما آب مضاف طاهر عینکه چیزی را از حدث

دنبال چیزی

٧٣

ونه از جنبهٔ هر نجاستی که باو برسد نجس میشود خواه قلیل باشد و خواه کثیر و چون نجس شود

پاک نمیشود مگر بریختن او در آب جاری و مانند آن بنحوی که مستهلک شود و آب مطلق شود

و اما آب مطلق طاهر و مطهر است از حدث و خبث هر قسم از او که باشد چون منفعل بنجاست شود

نجس میشود بچند شرط اول آنکه تغییر یافته باشد بسبب ملاقات عین نجاست پس اگر بسبب مجاورت

و نزدیکی بنجاست متغیر شود نجس نمیشود و همچنین هر گاه متغیر شود بسبب ملاقات چیزی که در اصل

پاکست و بالعرض نجس شده است بنحوی که آن آب نجس نمیشود مگر آنکه صفتی از صفات نجاست در آن

چیز باشد و باین صفت تغییر دهد آبرا مثل آنکه آبی که بنجاست متغیر شده در کرّی آب

ریخته شود و متغیر کرد آن کر بصفت نجاست پس نجس میشود آب کر نیز **دوم** آنکه تغییر

در رنگ یا طعم یا بوی آن باشد پس اگر تغییر حاصل شود در صفت رقت و غلظت و مانند آن

نجس نمیشود **سیم** آنکه تغییر محسوس باشد یعنی آنکه بالفعل موجود باشد بنحوی که بیکی از حواس

ظاهره معلوم شود پس اگر تغییر مقدر باشد یعنی بطریق فرض و اعتبار باشد و وجود

بالفعل نداشته باشد آن آب نجس نمیشود مگر آنکه بسبب عدم تشخیص تغییر حساً مجاور آن

نجس باشد یا طاهری که مساوی باشد در صفت مثل آنکه خون و طاهر سرخ رنگی در آب

واقع شود پس هر گاه علم داشته باشد شخصی که آن خون ممزوج بحدیست که اگر تنها در آن

آب واقع شود متغیر کند آنرا نفساً در این صورت عدم تشخیص رنگ خون اعتبار ندارد و بلکه

لان آب نجس است و هرگاه نجاست واقع در آب شود و آب متغیر نشود و لیکن خالی نیست
از چند قسم اول آبی که ماده از زمین دارد مثل آب جاری و مثل آب که از زمین جوشد چون
آب چاه و آب چشمه که غالب در اینها عدم انقطاع ماده و ترشح است و همچنین هر آبی که ماده از زمین
داشته باشد و انقطاع آن معلوم نباشد هر چند که کمتر از کر باشد دوم آبی که بمقدار کر
باشد یا متصل باشد به آبی که بمقدار کر است چون آبی در حوضهای کوچک که متصل است با بعض
حوضهای کوچک دیگر که متصل بکر است آب مساوی باشند یا آنکه مختلف باشند بطریقی مرتب
باشند اما اگر باین طریق نباشد بلکه سطح یکی بالا و دیگری پست و بطریق نشیب باشد
نه اینکه سراشیب باشد پس اقوی آنست که سافل عالی را حفظ نمیکند از نجس شدن بملاقات
نجاست چنانکه هرگاه خود سافل نجس شود بنجاستش تا نجس عالی نمیکند پس عالی بطهارت
خود باقی میماند هرگاه عالی نجس شود مطهر آن نیست بخلاف عالی که حفظ میکند سافل را
از نجس شدن بملاقات نجاست و هرگاه خود سافل نجس شود بسبب آن سافل هم نجس میشود و هرگاه
سافل نجس شود مطهر او میشود سیم آب باران است وقتی که از آسمان بزیر آید و آبی
که متصل باشد بیکی از این آبها که مذکور شد و حکم این سه این است که بمجرد ملاقات
نجاست نجس نمیشود چهارم آبیست که کمتر از کر باشد و از اقسام مذکوره نباشد و این آب
نجس میشود بملاقات نجاست خواه کم باشد و خواه بسیار و کر در وزن عبارت است از هزار و

دویست

دویست رطل عراقی عربیست و رطل عراقی عبارتست از صد و سی درهم و هر ده درهم عبارتست از هفت مثقال
شرعی و مثقال شرعی عبارتست از وزن اشرفی دو بینی و بجاقلی و وزن آن عبارتست از سه ربع
مثقال صیرفی پس هر رطلی نزدیک بمثقال شرعیست و شصت و هشت مثقال و ربع مثقال صیرفیست
و در مساحت عبارتست از آنچه که مجموع آن بطریق ضرب و تکسیر چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد
مانند آنکه طول آن سه شبر و نیم و عرض آن سه شبر و نیم و عمق آن سه شبر و نیم باشد یا مساوی این مقدار
باشد هر چند باین کیفیت نباشد و بدانکه تقدیر کر با شبری باشد که در عرف و عادت متوسط
باشند در طول و قصر و باید که مقدار کر بحسب وزن در حال تقدیر بوزن و بحسب مساحت در حال تقدیر
بمساحت تحقیقی باشد نسبت بآن دستی که بآن مساحت میشود و آن سنگی که بآن وزن میشود پس اگر
تقدیر بسر سوزنی از یکی آنها کم باشد ضرر دارد بلی تفاوت هرگاه میان آن دست و سایر دستهای متوسط
یا آن سنگ و سایر سنگهای معتبره باشد ضرر ندارد بعینه آنکه دست متوسط است عرفاً و سنگ
سنگ معتبر است عرفاً مبحث در بیان تطهیر دادن آبهاست بدانکه آبی که اتصال بماده دارد
مثل آب روان و آب باران و آبی که از زمین میجوشد هر چه باشد و آب که اتصال بکر داشته
باشد هرگاه تغییر یابد نجس شود طاهر میگردد بمجرد زوال تغییر از آنها بسبب اتصالی که بماده
دارد و اما آبی که اتصال بماده ندارد و مقدار کر است بمجرد برطرف شدن تغییر از آن طاهر نمیشود
زیرا که آب کر بعد از آنکه بواسطه تغییر نجس شده کر نیز مؤثر در تطهیر او نیست هر چند تغییر از او

از او بر طرف شود و از برای کر بودن در این حالت فایده نیست بلکه اب کر با تغیر مانند آب قلیل است
در این که طهارت هر یک موقوفست بر طرف شدن تغیر از آنها و اتصال باقی آنها بماده که از آن آب
جوشد یا بکری دیگر یا با آب جاری و نحو آن مثل آب باران و احوط آنست که آب بخیس ممزوج با آنها
شود یا طاهر کرده این در وقتیست که تمام آب که متغیر شده باشد یا بعضی از آن متغیر شده باشد
و بعضی آن که متغیر نشده است بقدر کری نباشد اما اگر بعضی آن بقدر کر باشد و متغیر
شده باشد و در جانب دیگر بقدر کری سالم از تغیر باشد در این صورت بمجرد بر طرف شدن
تغیر طاهر میشود و اگر در هر یک از دو جانب که متغیر است غیر متغیر باشد و مجموع آن دو آب
که در جانبین است بقدر کر باشد در این صورت هر گاه تغیر فرا گرفته باشد تمام وسط دو آب را
بحیثیتی که باقی نمانده باشد از آن آب وسط قدری که واصل بین طرفین باشد که سالم از تغیر باشد
کل آن آب نجس است بمجرد زوال تغیر وسط طاهر نمیشود و هر گاه چنین نباشد بلکه قدری
از آن آب وسط که واصل بین طرفین است سالم از تغیر باشد غیر متغیر از آن طاهر است و متغیر
نیز طاهر میشود بمجرد زوال تغیر پس بزوال تغیر مجموع آن آب طاهر میشود و مثل آب کر است
در حکم مذکور آب جاری و مانند آن هر گاه تمام آن متغیر شده باشد بلکه بعضی از آن متغیر
شده باشد پس در این وقت هر گاه بعض غیر متغیر بمقدار کر باشد بنفسه یا آنکه متصل
بماده باشد نجس نمیشود بسبب اتصال او بمتغیر و هر گاه منقطع از ماده باشد و متوسط متغیر

میان او

میان او و ماده و کمتر هم باشد بنفسه پس هر گاه منقطع کرده باشد متغیر آنرا از ماده بحیثیتی که خطی
واصل میان او و ماده نباشد سالم از تغیر نجس میشود والا طاهر است و لیکن جمیع آن پاک میشود
بمجرد زوال تغیر از متغیر در جمیع صور بجهة اتصال آن بماده بخلاف کر چنانکه شناختی و در اینجا
رعایت میشود در طهارت آب متصل بودن بماده یا بودن مجموع آنچه بهم متصل است مساوی کر نیز شرط آنکه
در هر دو صورت آبی که سبب اتصال است سالم از تغیر باشد و بدانکه آب قلیل که قسم چهارم است
بملاقات نجاست نجس میشود خواه آنکه آب وارد شود بر نجاست و خواه نجاست وارد شود بر آب
پس آب غساله نجاست قبل از آنکه محل طاهر شود نجس است مگر آب استنجا که نجس نیست بشرط
آنکه متغیر نشود بنجاست و نجاستی از بیرون بآن نرسد و غایط خالی از خون باشد و تعدی
فاحش از مخرج نکند پس اگر این چند شرط موجود باشد نجس نیست و اگر یکی از آنها مفقود باشد
نجس است و هر آبی پاک و پاک کننده است از خبث و حدث مگر آب استنجا که رافع حدث نیست
و اما غساله غسل جنابت پس اقوی جواز رفع حدث است بآن اگر چه احوط اجتناب است و اما غساله
وضو و باقی غسلها اشکالی نیست در این که پاک و پاک کننده است از حدث و خبث   در بیان
کیفیت تطهیر دادن با آب است هر گاه چیزی از رخت یا بدن یا غیر آن نجس شود و خواهند که آنرا
طهارت دهند پس اگر با آب روان و مانند آن از آنها که بملاقات نجاست نجس نمیشوند بلکه
نجس نمیشوند مگر بتغیر طهارت دهند یکبار بس فرو بردن آن در آب بنحوی که آب تمام آن را

مشغول شود یا بزوال عین نجاست از آن کافیست و احتیاج بزیاده از یکنوبت و یا افشردن نیست و در جایی
که شرط شده در طهارت شستن بخاک مثل اینکه سگ ظرفی را بلیسد چنانکه بعد از این میاید اقوی
آنست که کافیست و ساقط میشود شستن بخاک بتطهیر با آب جاری و مانند آن بر وجهی که مذکور
و باین قسم پاک میشود هر چیزی که نجس شده باشد خواه نجاست در باطن آن نفوذ کند و خواه
نفوذ نکند مثل ظروف و مانند آنها و بر تقدیر اول خواه افشردن آنها ممکن باشد مثل لباس نمدی و
و خواه ممکن نباشد مثل زمینی که سست باشد و هرگاه با آب قلیل طهارت دهند پس اگر در آن نشسته
نجس آب غساله نفوذ کند و بیرون نمیاید و افشردن ممکن نیست چون زمین سست و مانند آن
در این صورت با آب قلیل طاهر نمیشود و اگر آب غساله در آن نفوذ نمیکند چون زمین سخت
و اجزای بدن و مانند آن با آب قلیل طاهر میشود و ریختن آب بر او کافیست با انفصال آب
غساله از آن محل و احتیاج بدست مالیدن و افشردن نیست و اگر آب غساله در آن نفوذ میکند
و ممکن باشد که با فشردن آن آب را بیرون آورد پس واجبست افشردن آن به پیچیدن آن اگر
ممکن باشد و اگر ممکن نباشد کافیست مالیدن آن یا کوفتن یا گذاشتن چیزی سنگین بالای آن
تا آب غساله از آن بیرون آید و چون با آب قلیل طهارت دهند متنجس را پس اگر به بول
نجس شده باشد باید که دو نوبت بشویند اورا در غیر استنجای از او و در استنجای از او
یکنوبت کافیست و احوط آنست که دو نوبت بشویند و باید که هرگاه غساله در آن نفوذ میکند

در هر نوبتی

در هر نوبتی بیفشرند اورا اگر ممکن باشد و الا اورا بمالند در هر نوبتی اگر از این قسم باشد یا سنگین
کنند اورا یا گذاشتن چیزی سنگین بالای او و در هر نوبتی و احوط آنست که اول بشویند اورا تا آنکه
عین نجاست از او زایل شود و بعد از آن دو نوبت بشویند و اگر بغیر بول نجس شده باشد بیکنوبت شستن
و افشردن طاهر میشود و احوط نیز آنست که اول بشویند تا آنکه عین نجاست زایل شود و بعد از آن
یکنوبت بشویند اورا و بیفشرند و اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده باشد ریختن آب برآن طاهر
میشود و احتیاج بافشردن نیست بشرط آنکه طفل پسر باشد و غذای او طعام نباشد و سن او کمتر
از دو سال باشد و اگر در ظرفی چیزی روان باشد و سگ اورا بزبان زند و ولوغ کند و یا آنکه
ظرف را بزبان بلیسد هرچند که خالی باشد و خواهند که با آب قلیل آن ظرف را طهارت دهند باید
که سه نوبت بشویند اورا نوبت اول بخاک باشد و هرچه اسم خاک برآن گویند کافیست خواه خشک
باشد و خواه تر و دو نوبت دیگر با آب بشویند و احوط بلکه اقوی طهارت خاکستر کرد داده
و مالیدن آن خالی از اشکالی نیست و اگر خوک ظرفی را که مایع در او باشد زبان زند یا آنکه ظرف را
بزبان بلیسد احوط آنست که هفت نوبت با آب بشویند و اگر ظرف نجس شود بغیر لیسیدن و زبان
زدن سگ و خوک بیکنوبت شستن طاهر میشود و احوط آنست که سه نوبت بشویند و کیفیت
شستن ظرف آنست که در آن آب گذارند و حرکت دهند تا بجمیع اجزای او برسد و بعد از آن آب را
بیرون کنند هر چند با آلت باشد یا آنکه آب در میان آن افکنند و بریزند تا هر چه از آن آب

برسد و بعد از آن بیرون کند اگر آن اثرها هر چند باقی باشد و بدانکه هر چیز نجسی را که طهارت دهند
باید که عین نجاست از او برطرف شود تا طاهر شود و اگر رنگ یا بو یا غیر از آن از صفت نجاست
باقی ماند ضرری ندارد و حکم نمی‌توان کرد بنجاست چیزی مگر بعد از آنکه یقین بنجاست آن حاصل
شود یا امری که در شرع بمنزلهٔ یقین است چنانکه گذشت و چون نجاست ثابت شد آن چیز حکم نمی‌توان کرد
بطهارت آن مگر آنکه یقین بآن حاصل شود یا امری که در شرع بمنزلهٔ یقین است چون خبر دادن
صاحب ید و آن کسیست که آن چیز در دست اوست خواه صاحب مال باشد و خواه غیر او باشد
و همچنین اگر دو مرد عادل شهادت دهند یا یک مرد عادل اگر خبر او مفید مظنه باشد یا از نظر
غایب شود در هر موضعی که غیبت مطهر است چنانکه گذشت یا مانند آن و باید دانست که جایز
نیست خوردن چیز نجس و نه آشامیدن پس باید اجتناب کرد از ظرف نجس هرگاه نجاست سرایت
کند بچیزی که در او باشد از خوردنی و آشامیدنی و واجبست اجتناب کردن از استعمال کردن
ظرف طلا و نقره پس اگر کسی استعمال کند آنها را در خوردنی و آشامیدنی استعمال کردن او حرامست
اما آنچه در او گذاشته باشد حرام نیست بخلاف ظرف نجسی که نجاست او سرایت کند در آنچه
که در اوست حرامست و استعمال ظروف طلا و نقره حرامست مطلقا هر چند در غیر اکل و شرب
باشد بلکه بمجرد نگاه داشتن آنها نیز حرامست و مکروهست استعمال ظرفی که بر روی آن
طلای آب کرده مالیده باشند مثل مطلا یا نقرهٔ آب کرده مالیده باشند هرگاه نقره یا طلا

نقره

نقره‌ای چسبانیده باشند مثل آنکه اطراف فنجان را مثلاً بنقره یا طلا گرفته باشند یا آنکه
یکطرف آن شکسته باشد و او را بطلا ساخته باشند واجبست اجتناب کردن از محل طلا و نقره
در اکل و شرب پس دهن خود را از آن محل چیزی باید نیاشامد و در استعمالی که غیر از اکل و شرب باشد
اجتناب کردن از آن لازم نیست   در بیان لباس مصلی است و در آن چند مبحث است
در بیان مقدار او و کیفیت آنست بدانکه معتبر است در ستر نماز گذارنده اینکه بپوشاند عورت را
و عورت مرد عبارتست از ذکر و دبر و خصیتین است و عورت زن در غیر نماز عبارتست از قبل و دبر است
و در نماز جمیع بدنست غیر از دو کف دستها و قدمها ظاهر آنها و باطن آنها اگر چه احوط پوشاندن
باطن قدمهاست و مراد از رو در اینجا آن چیزی نیست که در عرف وضو از او اراده می‌کنند و آن بزرگتر است
از روئی که در وضو باید شسته شود و احوط اکتفا کردن بهمان مقداری که در وضو شسته می‌شود و سر زنی
که حامله باشد و هیچ چیز از او آزاد نباشد و سر دختری که بحد بلوغ شرعی نرسیده باشد خارج
از عورت نماز نیست و پوشانیدن آن در نماز لازم نیست اما در نماز کردن با قباحت است و معتبر است
در آن نیز اینکه بپوشاند رنگ عورت را اما پوشانیدن حجم آن ضرور نیست هر چند که رعایت آن
نسبت بقبل و دبر و خصیتین در نماز مطلقا و در غیر نماز اگر مستلزم نباشد خلاف مروت اولی و احوط است
و واجبست پوشانیده عورت در نماز از جانب پیش و پس و از جانب بالا و پایین پس پوشانیده
رخت که بپوشاند عورت را از پایین مثل زیر جامه و مانند آن در حال نماز واجب نیست مگر آنکه

بر بالای چیزی مشبکی مثل پنجره استاده باشد و مأمون از کسی که مطلع نشود نباشد پس اقوی
در این صورت وجوب پوشانیدن از پایین است نیز اما اگر مأمون باشد که مطلع نمیشود پس واجب
نیست و احوط پوشانیدن از پایین است نیز در این فرض مذکور اگرچه امن از مطلع باشد یا نباشد
و فرقی نیست در وجوب پوشانیدن عورت در نماز مابین آنکه نگاه کننده باشد یا نباشد و نه مابین
اینکه در تاریکی باشد که دیده نشود عورت او یا در روشنائی باشد اما در غیر نماز پوشانیدن
عورت واجب نیست هرگاه نگاه کننده نباشد و بر تقدیر بودن آن هرچه که منع نظر نامحرم
کند کافیست و هرگاه شخصی بدون ساتر نماز بگذارد خواه از روی عمد باشد خواه از روی جهل نماز
او باطلست و همچنین هرگاه نماز گذارد در لباسی که سوراخ داشته باشد در ساتر بودن آن
نماز او باطلست و اگر گمان کند عورت خود را پوشانیده است و بعد از آن ظاهر شود که پوشیده نبوده
یا آنکه در اثنای نماز عورت او بی اختیار مکشوف شود ظاهر آنست که نمازش صحیح است
اگرچه علم بهم رساند یا در اثنای نماز و وقت هم وسعت داشته باشد و احوط آنست
که اعاده کند و اگر قادر بر پوشانیدن بعض عورت باشد و بس ظاهر آنست که پوشانیدن
آن بعض بر او لازم است مگر آنکه پوشانیدن قبل مقدمست بر پوشانیدن دبر که پوشیده
شده است به دو کفل و نه پوشانیدن قبل و دبر یا عدم امکان پوشانیدن هیچ یک و با دو
شده امر بین پوشانیدن قبل و دبر بتنهائی یا پوشانیدن باقی بدون پوشانیدن قبل و دبر

ظاهر

ظاهر مقدم داشتن پوشانیدن باقی بدن بنا بر وجهی که فتوی داده و فرقی نیست در رخت نماز مابین آنکه بکر رخت
باشد که بآن عورت پوشانیده نباید رخت نماز باشد که با تنها یا هم عورت پوشیده شود هرچند او
در نماز اولست   در بیان حیثیت لباس مصلیست و آن منوط بچند امر است   آنکه
پوشانیده آن معتاد مردم باشد مثل رخت پنبه و کتان و پشم و مانند آن بنا بر وجهی که فتوی
داده لکن اقوی آنست که معتاد بودن پوشیدن آن شرط نیست پس کافیست پوشیدن غیر معتاد مثل
درخت خرما و برگ آن و مانند آنها اگرچه آنرا بصورت رخت نکرده باشند و احوط ترکست اگر آنرا
بصورت رخت نکرده باشند و اگر رخت حکمی نباشد واجبست پوشانیدن عورت بگل و اگر
آن هم ممکن نباشد واجبست پوشانیدن آنرا بجزء بدن مثل آنکه بدست بپوشد   آنکه
از موی حیوان حرام گوشت یا از پوست آن نباشد و همچنین شرطست که متصل نباشد بموی حیوان
حرام گوشت و باید که چیزی از رطوبات و فضلات آن حیوان نیز در آن رخت نباشد مگر آنچه
از آدمی باشد یا از حیوان کوچکی که بیگوشت است مثل پشه و مگس و کنه و زنبور و مانند
آن پس فضولات در عسل و موم هرگاه در رخت باشد نیست و همچنین فضولات نیست در پی
لباسی از پوست و موی حیوانیست که آنرا خز گویند و همچنین است سنجاب و خواص خود
بنا بر اقوی اگرچه احوط اجتناب از این دو است آنچه ذکر شد در صورتیست که اجزای حیوان
غیر مأکول اللحم لباس مصلی باشد و اما هرگاه لباس او نباشد بلکه محمول باشد از برای او

انهی السنة که نماز او صحیح است ولیکن اجتناب کردن از آن نیز احوط است   آنکه لباس مصلی
از طلا یا طلا اندود و از ابریشم خالص نباشد اگر مصلی مرد یا خنثی مشکل باشد یعنی
که آلت مرد و زن هر دو را داشته باشد و معلوم نباشد بوجهی از وجوه شرعیه که مرد است
یا زن اما از برای زنها جایز است نماز کردن در رخت طلا و طلا اندود و ابریشم خالص
و همچنین جایز است از برای مرد و زن نماز کردن در رخت ابریشمی که مخلوط باشد بچیزی که نماز
در او صحیح است بحیثیتی که اسم حریر خالص بر او صادق نیاید و همچنین جایز است بچیزی
که آن قدر وسعت نداشته باشد که عورت مصلی را بپوشد بحیثیتی که ممکن نباشد نماز کردن
با او تنها مثل عرقچین و بند زیر جامه و امثال اینها اما اگر از برای او آن قدر وسعت
باشد صحیح نیست با او نماز کردن و اگر مانع از نماز کردن با او تنها کوتاهی او باشد
که عورتین را نپوشد نه کوچکی حجمش پس جایز نیست پوشیدن آن و اگر آن رخت بطریقی
باشد که اگر تصرفی در او بکنند مثل اینکه از درازی ببرند و بعضی را بر روی زنند
ممکن میباشد نماز در آن با این معنی که عورت میپوشد لکن پیش از تصرف ممکن نباشد
صحیح است با او نماز کردن مادامیکه این تصرف در او نشده است و اگر رخت ابریشم
بطریقی باشد که اگر چند دفعه او را بر خود به پیچد عورت میپوشد و ممکن میشود
با او نماز گذاردن صحیح نیست نماز کردن با او مگر اینکه پوشیدن آن جهت عورتین احتیاج

به پیچیدن

به بجهة بسیار باشد بحیثیتی که از معتاد خارج باشد مثل دستمال و حمایل که بسیار دراز باشد
پس در این صورت جایز است با او نماز کردن و ضرر ندارد و در نماز با خود برداشتن رختی که ابریشم
باشد یا بخیاط ابریشم دوخته شده باشد یا سجاف ابریشم باشد اگر از چهار انگشت
کمتر یا بقدر او باشد و اگر زیاده بر چهار انگشت باشد پس احوط اجتناب است از او مادامیکه
نرسد بحدی که تمام شود نماز با او پس در این صورت لازم میشود اجتناب از او بنابر اقوی
آنکه مغصوبی که معلوم الغصب است نباشد و فی البطلان نماز در رخت غصبی با علم بغصبیت او
قوة دارد و فرقی ندارد ما بین اینکه بعضی از آن رخت در وقت سجده کردن در زیر بعضی از اعضا
که در وقت سجده باید بزمین برسد باشد یا نباشد و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه ساتر
عورت باشد یا نه بنابر اقوی و برداشتن غصبی را در نماز با خود در حکم پوشیدن اوست   آنکه
پاک باشد پس اگر نجس باشد بنجاستی که معفو عنه نیست و عمدا با او نماز کند در حالت اختیار
باشد و پوشیده باشد او را نه اینکه با خود نگاه داشته باشد و قادر بر پوشیدن رخت پاک
باشد نماز او باطل است و همچنین است اگر علم بنجاست داشته باشد و بسبب فراموشی در آن
نماز کذارد او نیز باطل است خواه در اثنای نماز متذکر شود و خواه بعد از نماز و خواه در وقت
باشد و خواه بعد از آن که در همه حال اعاده آن نماز لازم است اما هرگاه نداند که رخت او نجس است
تا آنکه مشغول نماز باشد هرگاه بعد از نماز ظاهر شود که نجس بوده نماز او صحیح است و اعاده

بر او نیست نه در وقت و نه بعد از وقت و اگر در میان نماز ظاهر شود که پیشتر جامه او نجس
بوده است خواه پیش از نماز عارض شده باشد یا در اثنای آن و قادر باشد بنماز کردن در جامه
پاک و وقت وسعت داشته باشد که از سر بگیرد نماز را بنا بر اشکال در این شرط احتیاط پس
اقوی آنست که نماز او باطل و احوط آنست که اگر آن رخت را بیرون آورد هرگاه ممکن باشد و غیر آن
رخت در بدن او باشد یا بشوید او را اگر مستلزم نباشد شستن او فعلی آوردن منافی از نماز
نماند و نماز تمام کند و بعد از آن اعاده کند و نجاست معفو عنه چند چیز است خون
که فراخی آن کمتر از مقدار فراخی درم بغلی باشد و درم بغلی بزرگتر از مقدار دینار است
و نماز کردن با آن جایز است خواه در رخت باشد و خواه در بدن هرگاه خون حیض و استحاضه
و نفاس نباشد و اقوی عدم عفو است از خون نجس العین مانند سگ و خوک و کافر و از نجس
العین میته اگر چه از حیوانی باشد که گوشت او حلال است اما خون حیوانی که گوشت او
حرامست لیکن طاهر العین است نه نجس العین اقوی آنست که معفو نیست مگر خون انسان که آن
معفو است و هرگاه خون یا محل آنرا که نجاست دیگر رسد عفو آن تا نجاست باقی باشد عفو دارد
نیست اما اگر نجاست زایل گردد و خون باقی باشد پس اقوی آنست که عفو میکند و هرگاه
چیزی مایع بخون نجس شود و بر رخت یا بدن برسد نماز در آن جایز نیست زیرا که عفو نیست
در متنجس بخون اما چیزی که در آن محل با او اتصال داشته باشد مانند چرک و رطوبت عرق

که مقدار

که مقدار آن با خون باشد نیز معفو است بنا بر اقوی اگر مجموع زیاده از مقدار معفو نباشد و اگر
زیاده باشد پس احوط اجتناب از او و اگر خون متفرق در رخت یا بدن یا در هر دو باشد تقدیر
میکنند آنرا مجتمع اگر با فرض اجتماع مقدار درهم بیشتر است نماز با آن جایز نیست و اگر کمتر است
نماز با آن جایز است و اگر رخت بسیار غلیظ باشد و خون بیک طرف او رسیده و از طرف دیگر بیرون
آمده باشد احوط آنست که دو خون محسوب میشود   خون جراحت و ریش است و معین آنست
در او بنا بر اقوی اینکه اجتناب از آن موجب مشقت باشد چنانکه معتبر است این معنی در سایر
انواع نجاست که حکمی نیست لذا له آن از بدن و فرق میان خون جراحت و ریش و سایر اقسام نجاست
اینست که تحقیق در سایر نجاسات واجب است و در خون جراحت و ریش واجب نیست خواه در محل
جراحت باشد و خواه محاذی آن باشد و خواه نزدیک بآن یا دور از آن باشد و خواه در رخت
باشد و خواه در بدن و هرگاه جراحت به شود یا خون او منقطع شود بنحوی که شستن محل آن حرجی نباشد
نماز با آن جایز نیست   نجاستی که در رخت باشد که بسبب کوچکی آن نه بسبب تنگی ستر
عورت نکند مثل عرقچین و بند زیر جامه و امثال اینها نماز با آن جایز است بشرط آنکه پوست
میته نباشد بحیثیتی که استعمال نکند او را مصلی در آن نماز اما اگر پوست میته باشد لکن استعمال
نکند او را در نماز بلکه با خود نگاه داشته باشد و استعمال صدق نکند نماز نیز صحیح است
دهم چیزی که خرقه مستحاضه نباشد که واجب است تغییر اینها در هر دو صورت و معفو نیست اگر

چه کوچک باشد و در داشتن آنکه رخت ستر عورت میکند یا نه عبث بهما حالیست که دارد
لباس بالفعل چنانکه قبل از این هم شناخته پس اگر ستر عورت نشود بآن بالفعل اما اگر چیزی
از طول آن بعرض آن گذاشته شود یا از عرض آن بطول گذاشته شود ستر عورت کند نماز
در او جایز است و احوط آنست که نماز نکند بآن   مسئله مستحاضه و کیسه و کهنه
که مسلوس و مبطون دائمی بآن نگاه دارد خود از سرایت نجاست کنند بشرط آنکه اول هر نماز آنها را
تغییر بدهند پس نجاستی که بجاست نه بر ایشان معفو است و هر کس که چیزی دیگر از نجاسات
دائماً از او بیرون میآید نیز همین حکم را دارد و همچنین معفو است آن کهنه که مستحاضه و مسلوس
و مبطون دفع آنها نروی لته و کیسه و کهنه خود میکند نه بجهة حفظ آنها و دو طرف آنرا از جای
میبندند یا بزیر بند زیر جامه میکنند اگر چه وسعت داشته باشد یعنی بجنسه باشد که نماز
بآن ممکن باشد بآن معنی که ساتر عورت باشد بشرط اینکه حفظ نجاست موقوف باشد بر وسعت
جامه زنی که طفل را تربیت میکند بشرط آنکه مربیه منحصر بآن ولد باشد و زیاده از یکجامه
نداشته باشد و بول آن طفل نجس شده باشد نه بچیز دیگر پس در شبانه روزی یکبار
آن جامه را بشوید پس هرگاه این شرایط مذکوره بعمل آید نماز او در آن جامه صحیح است هر چند
که بول آن طفل نجس باشد   در بیان حکم کسیست که رخت ساتر نداشته باشد
بدانکه هرگاه کسی ساتر معتاد نداشته و متمکن نباشد از ورق درخت و نبات لازمست

که پای

که پای عورت بپوشاند و اگر آن نیز ممکن نباشد بگل ستر عورت کند اگر ممکن باشد و هرگاه هیچ یک از اینها
ممکن نباشد در ستر عورت هرگاه کسی نباشد که او را در وقت نماز به بیند ایستاده نماز میگذارد و الا
نشسته نماز میگذارد و در هر دو صورت برای رکوع و سجود ایما میکند و در وقت سجود چیزی که
سجود بر آن جایز است بر میدارد و بر جبهه خود میچسباند و بر آن سجده میکند و اگر ممکن باشد که در جای خالی
نماز گذارد تا کسی او را نبیند لازمست که در آنجا نماز کند و اگر قادر نباشد مگر بر رخت نجس
یا پوست حیوان حرام گوشت پس هرگاه ممکن باشد او را بیرون آورد و برهنه نماز گذارد و هرگاه
قادر بر رخت نجس باشد آنرا مقدم دارد بر آنچه گذشت از حریر و جلد غیر مأکول اللحم
و مخیر است مابین اینکه بآن نماز گذارد یا برهنه و برهنه احوطست و اگر کسی شک کند در نجاست
رخت یا بدن خود حکم بطهارت آن کند و اگر شک کند در اینکه ابریشم یا پوست حیوان حرام
گوشت است جایز نیست که در آن نماز گذارد و اگر شک کند در چیزی که بجامه وصله کرده اند
که از ابریشم یا پوست حیوان حرام گوشت است یا نه ضرر ندارد نماز کردن در آن و اگر کسی دو جامه
داشته باشد و میداند که یکی از آنها صلاحیت نماز گذاردن ندارد و مشتبه شود که کدامست
در این صورت لازمست که در هر جامه یک نماز گذارد مگر آنکه بداند که یکی از آنها غصبیست
که در این صورت در هیچیک از آنها نماز نگذارد خواه نماز گذارنده مرد باشد و خواه زن یا بداند
که یکی از آنها حریر است یا طلا دارد که در هیچیک از آنها نماز نگذارد هرگاه مرد باشد و لازمست

که درین صورت برهنه نماز کذارد   در مکان مصلی و شرایط آنست و آن چند چیز است آنکه
مباح باشد پس اگر نماز کذارد در مکانی که اصل زمین غصبی باشد یا فضای آن یا فراش آن غصبی باشد
و بداند که غصبیست نماز او باطلست و همچنین است اگر سقف یا دیوار آن غصبی باشد یا زیر خیمه
نماز کذارد که خودش غصبی باشد یا ریسمانها و میخهای آن غصبی باشد اگر صدق بکند بر انتفاع
بانها و تصرف و استعمال عرفاً و همچنین است چیزی که مانند خیمه باشد و اگر در بالای اسب نماز
کذارد و زین و پالان یا جائی که ایستاده است یا نعلش غصبی باشد یا آن چیزی که بر روی
زین و پالان میکذارند از فرش و غیره اقوی آنست که نیز همین حکم دارد و اما هرگاه نماز کند
در یکی ازین مواضع مذکوره با جهل بغصبیت پس اقوی صحت نماز است و جایز است برای غیر غاصب
که نماز کذارد در جای غصبی که وسعت داشته باشد مانند بیابان اما غاصب پس احوط آنست
که جایز نیست از برای او نماز کردن اگر چه وسعت بسیار داشته باشد که اجتناب از آن مستلزم
تنگی و حرج باشد برای غاصب و اگر ظالمی شخصی را در مکان غصبی حبس کند جایز است که در آن
مکان نماز کذارد هرگاه نماز او موجب تصرف زایدی بر اصل بودن نباشد و اگر کسی مجبور باشد
ببقا در مکان غصبی و خایف شود اما در وقت بیرون رفتن نماز کذارد نماز او صحیح است
اگر وقت تنگ باشد و نماز او موجب تصرف زایدی بر اصل خروج نباشد و اگر مختار باشد
در آن اقرب آنست که صحیح است نماز او نیز اگر وقت تنگ باشد و احوط آنست که اعاده کند

آنکه مستوی باشد که بتوان بر آن قرار گرفت پس صحیح نیست نماز کردن بر مانند خرمن کاه یا غیر آن
از چیزهائی که بر آن قرار نمیتوان گرفت و اگر در ابتدای ایستادن یا سجود کردن قرار نگیرد و بعد از آن
استقرار حاصل شود نماز کردن بر آن جایز است مگر اینکه بطول انجامد تا قرار گیرد که در این صورت
احوط آنست که نماز بر آن نکند   از شرایط و آن مخصوص بنماز واجبست آنکه مکان نماز در حال
اختیار حیوان و مانند آن از جاهائی که مصلی بحرکت کردن آن حرکت میکند نیز نباشد خواه در حال
راه رفتن آنها نماز کذارد اگر چه مضطرب نباشد خواه در حال ایستادن آنها هرگاه در اضطراب و حرکت
باشند و اما کسی که قادر بر نماز کردن در روی زمین نباشد نماز در آن جایز است و در صورت
بقدر امکان رو بقبله کند و انحراف از آن نکند هر چند که بتکبیرة الاحرام باشد تنها یا
در حال سجود بلند میکند چیزی را که بر آن سجده میکند بسوی جبهه خود پس بر آن سجده میکند و
هر قدر که از نماز را که تواند ساکن باشد با استقرار بجا آورد باید که با استقرار بجا آورد و هرگاه
ممکن باشد که در آخر وقت نماز را بر روی زمین کذارد احوط آنست که تاخیر کند تا آخر وقت و
اقوی جواز نماز است در کشتی که راه میرود در حال اختیار اگر جمیع افعال و شرایط نماز را بجا آورد
و کشتی موجب حرکت استقلالی مصلی که غیر از حرکتی که بحرکت کشتی حاصل میشود از برای او
نباشد لکن احوط ترک است   و آن نیز مخصوص نماز واجبست آنکه در میان خانه کعبه
مشرفه نماز واجب نکذارد و اقوی جواز نماز است در پشت بام آن در حالت اختیار لیکن

مکروه هست و احوط ترکست پس اگر بر بام آن نماز کذارد و نه از امام در پیش روی خود گذارد و در کتابها

آنکه هیچ چیز از آنها در پیش روی آن نباشد نماز نگذارد   آنکه در جایی که مرد و زن هر دو نماز

گذارند لازمست که مرد پیش ایستد و کافیست در آن اینکه موخر باشند پای او یا دوش او

بر مقدم پاشنهای زن یا دوش او باشد یا آنکه مابین ایشان بقدر ده ذرع بذرع دست

فاصله یا آنکه چیزی فاصله میان ایشان باشد که بسبب آن همدیگر را نه بینند و فرقی نیست در آنکه

مذکور شد مابین بینا و نابینا و نه مابین شب و روز و نه مابین زن و شوهر و محرم و بیگانه

و هرگاه با هم نماز کنند و رعایت هیچیک از این چند امر نکنند نماز آنکه پیش شروع کرده است

صحیح است و آنکه بعد از آن شروع کرده اعاده نماید و قول اقوی آنست که رعایت این شرط

سنت است و واجب نیست هر چند که احوطست و رعایت این شرط در وقتیست که هر دو نماز

گذارند و اگر یکی از مرد و زن نماز گذارد و دیگری ایستاده یا نشسته یا خوابیده باشد ضرری ندارد

طاهر بودن جائیست که در حال سجده پیشانی بر آن میگذارد و در غیر سجده گاه لازمست

که نجس نباشد بنجاستی که عفو از آن نشده است بنجاستی که نجاست آن به بدن مصلی یا رخت او

سرایت کند پس اگر غیر از موضع پیشانی از سایر مواضع بدن نجس باشد و خشک باشد و بر رخت

مصلی که خشک باشد نرسد یا آنکه مابین نجاست در خشک و فاصله باشد بنحوی که با آن نرسد

ضرر ندارد اما جای پیشانی باید که طاهر باشد و اگر بر زمین یا فرش نجس چیزی پاک گذارد و بر آن

و میان سجود کند ضرری ندارد   آنکه مکان پیشانی بقدر مسمای سجود با مکان پاها مساوی باشد و

مراعات مساوات است در مجموع موضع پیشانی و پاها و معتبر است اگر زمین سرازیر نباشد اینکه مکان

پیشانی بلندتر نباشد از مکان پاها زیاده بر عرض چهار انگشت لیکن پست بودن آن زیاده بر چهار

انگشت ضرر ندارد و لیکن احوط ترکست در زیاده تر از چهار انگشت در این صورت نیز و اگر بلندی

آن سرازیر باشد ضرر ندارد و اولی آنست که مکان مساجد سبعه مساوی باشد در بلندی و پستی

هیچیک از دیگری بلندتر یا پست‌تر نباشد نه دیگر بغیر سرازیری و نه بغیر آن هفتم آنکه هرگاه

در جائی نماز کند که قبر معصومی باشد مکان او پیشتر از قبر نباشد مگر اینکه چیزی فاصله

در میان ایشان باشد که مانع از دیدن باشد و از حد محاذی بیرون رود و بنابرین ضریح و حجرها

مثل صندوق و جامه صندوق فاصله نشود و قول صحیح اینست که رعایت این شرط سنت

و واجب نیست هشتم آنکه مکان مصلی وسعتی داشته باشد که تواند افعال نماز را بجا آورد

و اگر تنگ باشد بنحوی که ممکن نباشد افعال را در آن بجا آورد نماز او صحیح نیست دهم آنکه

بنحوی باشد که مصلی در حال شروع یقین یا مظنه که موجب اطمینان داشته باشد یا اینکه باقی

ماند صلاحیت کرده در آن خواهد ماند تا از نماز فارغ شود پس اگر کشتی ابتدای از حرکت باز ماند

و کشتیبان بعلاج آن مشغول باشد که آنرا براه اندازد در این صورت ظاهر اینست که نماز کردن

در آن حال بمنزله نماز گذاردن در آن وقت حرکت آن باشد و بدانکه جمیع موانعی که مذکور شد

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
هرپشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ هق

غیر از غصبی بودن مکان مشروط است بتوسعه وقت و فا در بودن بر مکانی که خالی از موانع باشد
و اگر وقت تنگ شده باشد و متمکن از مکان بی مانع نباشد در این صورت نماز گذاردن با آن
مانع و صورت ندارد و اما غصبی بودن پس گذشت حکم آن **مبحث نهم** در بیان اوقات نماز است و در آن
چند مبحث است **مبحث اول** در بیان اوقات نمازهای واجبه یومیه و نوافل آنها است بدانکه از برای
آنها اوقات مخصوص هست که گذاردن آنها در غیر آن اوقات صحیح و جایز نیست پس اول وقت
نماز ظهر زوال آفتاب است و علامات آن مذکور خواهد شد و باقی میماند تا وقتی که غروب
آفتاب مقدار نماز عصر مانده باشد و اول وقت نماز عصر وقتیست که از زوال مقدار نماز
ظهر گذشته باشد و باقی میماند تا غروب و اول وقت نماز شام پس از برطرف شدن
سرخیست که در جانب مشرق ظاهر میشود و باقی میماند تا آنکه تا نصف شب مقدار نماز خفتن
مانده باشد و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از برطرف شدن سرخی که در جانب مغرب
مقدار نماز شام گذشته باشد و باقی میماند تا نصف شب و بعد از نصف شب تا صبح
وقت نیست و دور نیست که قائل شود براینکه از نصف شب تا صبح وقت نماز خفتن است
برای کسی که بسبب ضرورتی نماز را تاخیر کرده باشد و اول وقت نماز بامداد برآمدن
صبح صادق است از اسفل افق و باقی میماند تا طلوع آفتاب و کسی که بسبب ضرورتی نماز را
تاخیر کرده باشد و مقدار یک رکعت از آخر وقت را دریابد با شرایط گویا که تمام وقت را
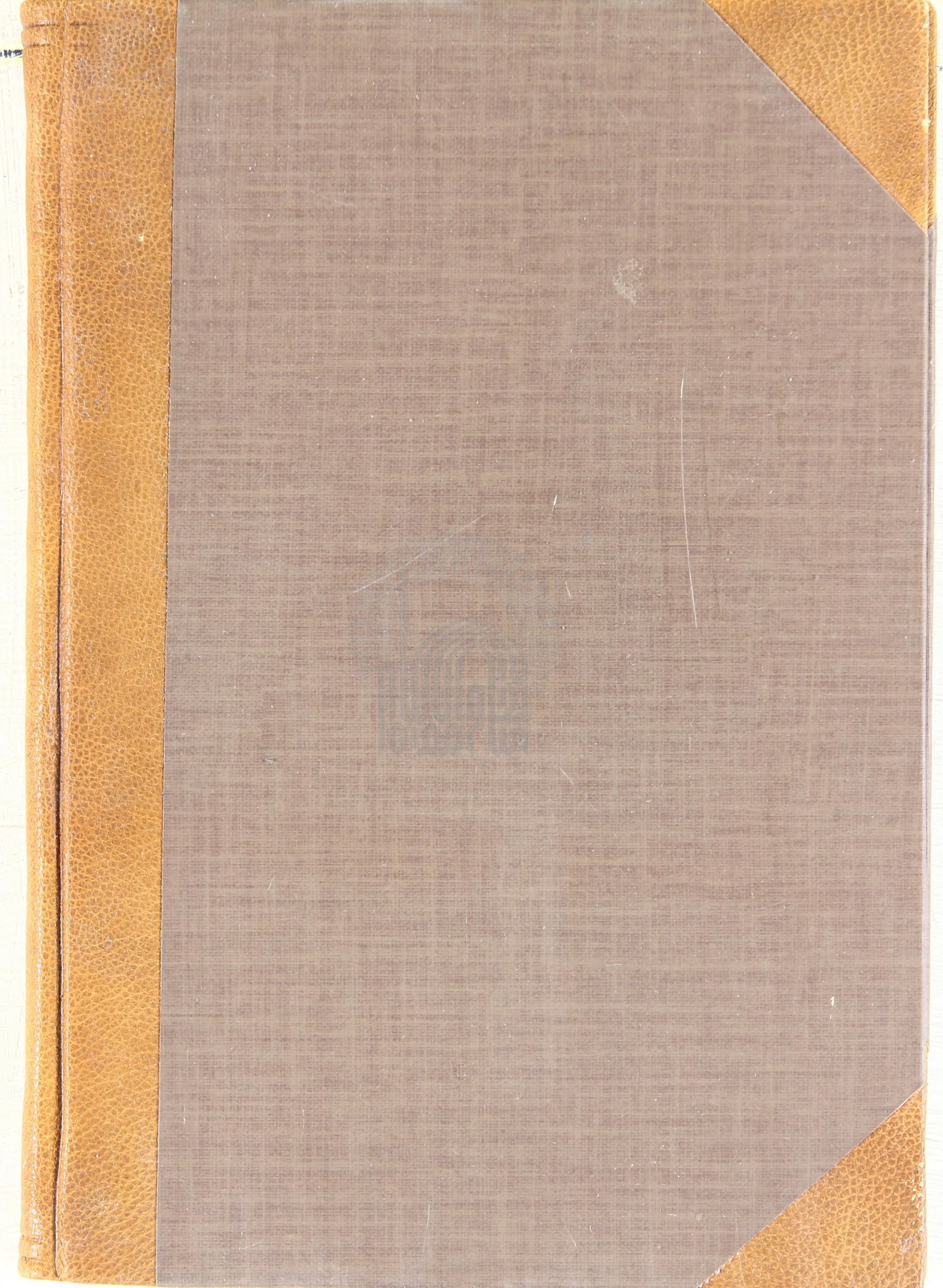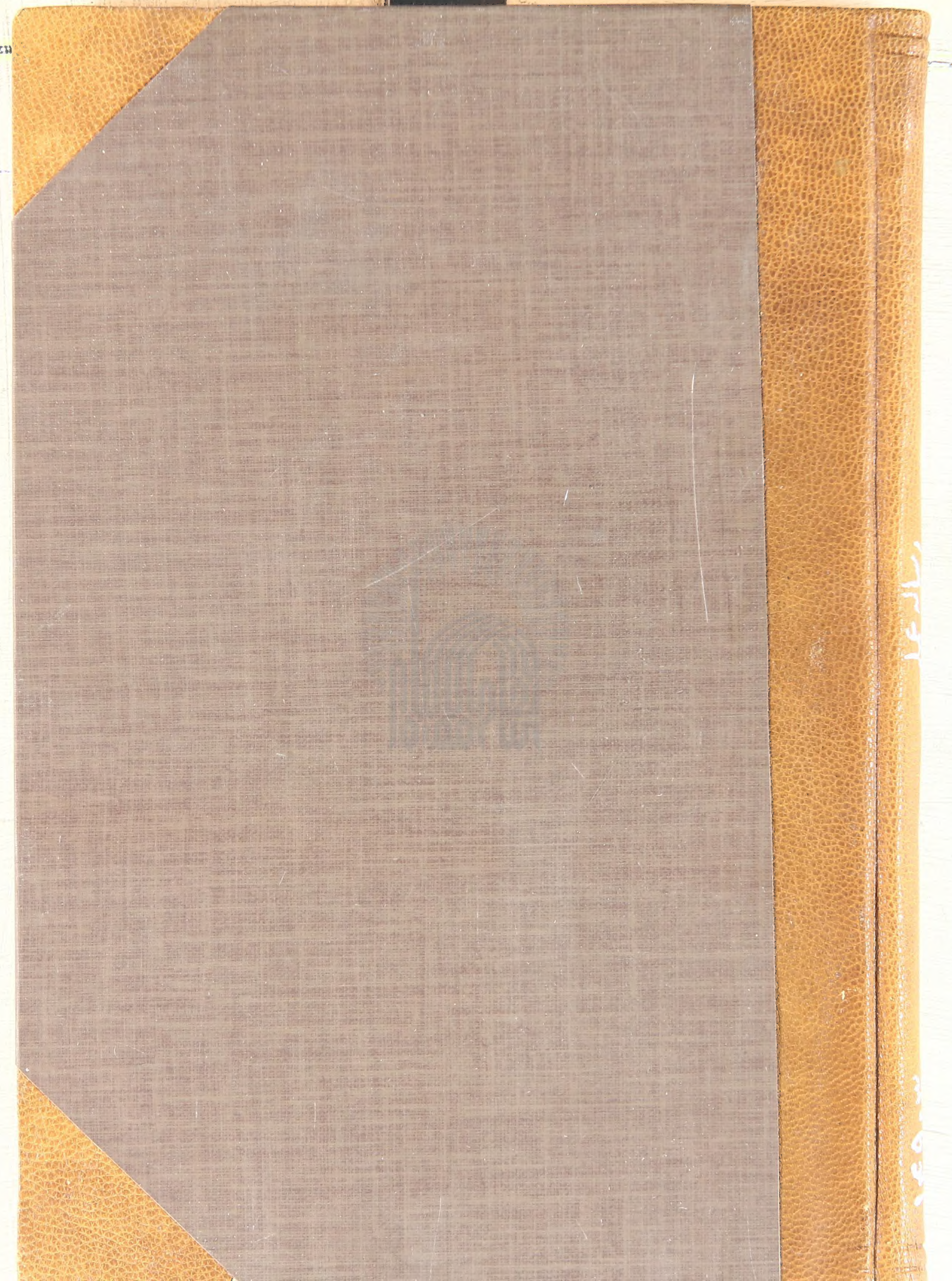
وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
هرپشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ هق